



ماهنامه برای ایران

أرگان سیاسی

انجمن پادشاهی خواهان پیشرو



تحقیر و درماندگی رژیم در سایه بحرانهای چندگانه



بازگشت جمهوری اسلامی به میز مذاکره با ترونیکی اروپایی برای پیشگیری از فعال شدن "مکانیسم ماشه"، نمایی آشکار از وضعیت کنونی این نظام است؛ وضعیتی که در آن، رجزخوانیهای گذشته جای خود را به پذیرش واقعتهای تلخ داده است. این عقب نشینی نه تنها نتیجه فشارهای خارجی، بلکه حاصل تقاطع بحرانیهای همزمان داخلی و منطقه ای است که توان چانه زنی رژیم را به شدت کاهش داده است. **برگ ۴**

فرازهایی از سخنان شاهزاده رضا پهلوی

به نسل جوان ایران می گویم: شما نسل پیروزی هستید. آینده آزاد را با دستتان خود خواهید ساخت و رویای مهسا و همه ی جانباختگان راه آزادی ایران را به حقیقت بدل خواهید کرد. من در این مبارزه در کنارتان هستم.

برگ ۲

آزادی بیان یا تخریب هدفمند؟

(نگاهی به مسئولیت پذیری در فضای سیاسی ایران)

در این روزها، در بُحْبُوحه مبارزات نفس گیر برای گذار از استبداد حاکم بر ایران، شاهد پدیده ای هستیم که مرز باریک میان آزادی بیان و تخریب هدفمند را تهدید می کند. اخیراً در گفتگویی با "صدای آمریکا"، فردی که خود را دغدغه مند میهن نشان می دهد، با لحنی بی اساس و غیرمسئولانه، به انتقاد از شاهزاده رضا پهلوی و تلاشهای سیاسی ایشان پرداخته است. **برگ ۴**



از تلاشهای پراکنده تا حرکت هدفمند

در زندگی روزانه، از کوچکترین تا بزرگترین مسائل، گاهی تلاش هایمان به نتیجه نمی رسند؛ چرا که هرکس ساز خود را می زند و یک هدف مشترک، بدون برنامه ریزی و سازماندهی، به یک آشفتگی بزرگ تبدیل می شود. این وضعیت دقیقاً در مبارزات سیاسی نیز صادق است. اعتراضات، اعتصابات و تمامی تلاشهای ما اگرچه ارزشمند هستند، اما تا زمانی که در یک چارچوب سازمان یافته قرار نگیرند، در برابر یک نظام سرکوبگر به بن بست می رسند. **برگ ۵**

کنفرانس نوفدی: از نقد وضع موجود تا ترسیم

آینده ای شکوفا برای ایران

کنفرانس دو روزه اتحادیه ملی برای دموکراسی در ایران (نوفدی) که در سپتامبر ۲۰۲۵ در واشنگتن برگزار شد، رویدادی فراتر از یک گردهمایی سیاسی معمول بود؛ این نشست، تلاشی منسجم برای ارائه یک نقشه راه عملی و قابل اجرا به منظور برون رفت از بحرانیهای کنونی ایران و گذار به سوی یک سیستم دموکراتیک و کارآمد بود. آنچه این کنفرانس را از بسیاری از نشستهای مشابه متمایز کرد، تمرکز دقیق آن بر ریشه یابی مسائل و مشکلات جاری کشور، و دانش کارشناسان ایرانی و دسترسی غیر قابل انکار آنها به منابع وسیع خارجی بود. **برگ ۳**



و ارائه راهکارهای ملموس و تخصصی، با اتکا به دانش کارشناسان ایرانی و دسترسی غیر قابل انکار آنها به منابع وسیع خارجی بود. **برگ ۳**

نقد، کلید رهایی از انجماد فکری

در جوامعی که سالها تحت سلطه استبداد بوده اند، مفهوم نقد اغلب با "تخریب"، "مخالفت ورزی" و "تضعیف" یکی گرفته می شود. این نگاه منفی، ریشه ای تاریخی دارد که در آن هرگونه ابراز نظر مخالف با "نظر حاکم" مجازات داشته و سرکوب می شده است. شوربختانه این تفکر در ضمیر ناخود آگاه بسیاری از ایرانیان، حتی در میان نخبگان، رسوخ کرده و باعث شده تا از نقد به مثابه یک ابزار ارزشمند برای رشد و توسعه اجتماعی دوری گزینند. نقد در واقع سلاحی نیست برای نابود کردن، بلکه ابزاری است برای بازسازی، روشن سازی و یالایش. **برگ ۶**

مبارزه: از رویا تا واقعیت

... هر یک از ما به تنهایی در حال مبارزه هستیم، اما این مبارزه ها غالباً پراکنده و انفرادی هستند. تصور کنید که هر کدام از ما بخواهیم با یک ضربه مشت، دیواری بزرگ را فرو بریزیم. یک مشت به تنهایی کاری از پیش نمی برد، اما اگر هزاران نفر با یک هدف مشخص و با هم به آن دیوار ضربه بزنند، دیوار استبداد اسلامی به یقین فرو خواهد ریخت. **برگ ۶**

آنچه در برگهای دیگر این ماهنامه می خوانید:

۸. نه یک مهران، که ایران مهران ها دارد؛ ... ۱۳
۹. از رجزخوانی تا زانو زدن در برابر مکانیسم ماشه!! ۱۴
۱۰. مسئولیت علی خامنه ای در خلق بحرانیهای اقتصادی، ... ۱۴
۱۱. "چرا رضا پهلوی؟! چرا فقط او هدف استراتژیک تمام جبهه هاست؟" (ستون آزاد) ۱۱
۱۲. تحلیل راهبردی سکون سیاسی و پیشنهادی به ... (ستون آزاد)
۱۳. دموکراسی و اقتصاد: فرآیند تدریجی تکامل ... (ستون آزاد)
۱۴. و ... ۱۴

۱. ضرورت سازماندهی و اتحاد نیروهای ملیگرا برای رهایی ایران ۱۵
۲. چرا رسانه ها در ایران کنونی نخستین قربانیان هر بحرانی هستند؟ ۱۶
۳. آزادی، مسئولیت و مرزهای آن: نگاهی به یک معادله پیچیده ۱۵
۴. جشن مهرگان ۱۷
۵. "نگاه به شرق": رویای "ائتلاف استراتژیک" و کابوس واقعیت ۱۲
۶. فعالیت های پنهان سپاه و مزدوران رژیم ایران در خارج از کشور ۵
۷. صف مستقل پادشاهی خواهان ۷

هر آنچه که در این ماهنامه چاپ می شود، دیدگاههای شخصی نویسندگان و یا گردانندگان آن است و ابدا هیچ مسئولیتی متوجه شهریار میهن، شاهزاده رضا پهلوی و دیگر جریانهای سیاسی هوادار سامانه پادشاهی نیست!

فرازهایی از سخنان شاهزاده رضا پهلوی در رابطه با سومین سالگرد خیزش مهسا و کنفرانس نوفدی



نگاهی به حجم فعالیت‌ها و موفقیت‌های کارزار ما در همین دو ماه گذشته، بهترین نشانه و دلیل است که چرا باید به پیروزی ایمان داشته باشیم.

سه سال پیش در چنین روزی، مهسا امینی، بی‌گناه به قتل رسید اما صدایش خاموش نشد؛ بلکه نام و تصویرش جهانی شد؛ و الهامبخش مبارزه‌ی میلیون‌ها ایرانی علیه رژیم فاسد جمهوری اسلامی. نام مهسا، یادآور همه زنان و مردان دلیری است که در خیزش سراسری ۱۴۰۱، جان خود را فدای آزادی ایران کردند؛ آنان که با گلوله و باتوم مجروح شدند، آنان که چشم‌های خویش را از دست دادند، آنان که در زندان‌ها شکنجه شدند.

آن خیزش باشکوه، از ریشه‌های استوار خیزش‌های پیشین روید؛ از خیزش سراسری دی ۹۶، از خیزش سراسری آبان ۹۸. هر سه خیزش با یک هدف مشترک به هم پیوستند و رود خروشان انقلاب ملی ایران را ساختند؛ انقلابی که تا روز پیروزی، آزادی ایران، ادامه دارد.

به نسل جوان ایران می‌گویم: شما نسل پیروزی هستید. آینده آزاد را با دستان خود خواهید ساخت و رؤیای مهسا و همه‌ی جانباختگان راه آزادی ایران را به حقیقت بدل خواهید کرد. من در این مبارزه در کنار تان هستم.

پاینده ایران

دوستان عزیز، هم‌میهنان گرامی، پیش از هر چیز، از همه شما که دیروز و امروز در کنفرانس ایران حضور داشتید و همچنین از همه کسانی که این نشست را از سراسر جهان دنبال کردند، صمیمانه سپاسگزارم. همچنین وظیفه خود می‌دانم از سازمان نوفدی و همه کارشناسان و به‌ویژه در تدوین «شکوفایی ایران» متخصصانی که در پروژه برنامه مرحله اضطرار مشارکت کرده‌اند، قدرانی کنم. همان‌طور که در روز رونمایی از این پروژه گفتم، این یک پروژه ملی است؛ پروژه‌ای متعلق به همه ملت ایران.

از همان روز نخست انتشار برنامه مرحله اضطرار، ما اعلام کردیم که از نقدها و پیشنهادهای استقبال می‌کنیم. اساساً هدف از انتشار این برنامه در این مقطع، همین بود: تا در معرض نقد و بررسی دقیق قرار گیرد، چکش‌کاری شود و در نهایت، به بهترین نسخه خود برای زمان اجرا بعد از سقوط این رژیم برسد. باعث خوشحالی است که از زمان انتشار، هزاران نقد و پیشنهاد به دست ما رسیده است. تیم نویسندگان و گردآورندگان همه آنها را با دقت بررسی کرده‌اند و خواهند کرد و از آنها برای بهبود برنامه بهره خواهند گرفت.

البته در کنار نقدهای سازنده، تخریب، سنگ‌اندازی و اتهام‌زنی هم متأسفانه بوده است. این موضوع برای من جای تعجب نداشت، زیرا اطلاع دقیق دارم که رژیم در ماه‌های گذشته کارزاری تازه و سازمان‌یافته برای حمله و تخریب علیه من، تیم و فعالیت‌هایمان آغاز کرده است. این کارزار تخریب به‌ویژه از زمان اعلام پلتفرم همکاری ملی برای جذب نیروهای نظامی، انتظامی، امنیتی و دولتی شدت گرفت؛ پس از برگزاری موفقیت‌آمیز و شکوهمند همایش مونیخ، وارد فاز تازه‌ای شد؛ و با انتشار برنامه مرحله اضطرار به اوج خود رسید.

تکلیف با آنهایی که آگاهانه به دنبال حفظ این رژیم ضدایرانی هستند روشن است. امیدوارم معدود کسانی نیز که ناآگاهانه در دام رژیم افتاده‌اند، راه خود را از بدخواهان جدا کنند.

بار دیگر تأکید می‌کنم: همه آنهایی که به اصول بنیادین «حفظ تمامیت ارضی ایران، پاسداری از آزادی‌های فردی و برابری همه شهروندان، جدایی دین از حکومت، و حق ملت ایران برای انتخاب شکل حکومت آینده خود» باور دارند، باید بتوانند با هم همکاری کنند. من از همه آنها دعوت می‌کنم که بخشی از راه حل باشند و به این کارزار ملی بپیوندند. اما برای آنها که می‌خواهند بخشی از مشکل باقی بمانند، ما حتی یک ثانیه وقت تلف نخواهیم کرد. این قطار در حال حرکت است و با تخریب‌ها و سنگ‌اندازی‌ها متوقف نخواهد شد.

امروز جمهوری اسلامی در ضعیف‌ترین و شکننده‌ترین وضعیت خود در طول ۴۶ سال گذشته قرار دارد، و از تامين ابتدایی‌ترین نیازهای مردم ایران، همچون آب و برق و سوخت، ناتوان است. در مقابل، ما از همین امروز در حال برنامه‌ریزی هستیم تا پس از سقوط رژیم، مشکلات مردم به سرعت حل شود. ما امروز، هم برای سرنگونی این رژیم استراتژی و برنامه داریم، و هم برای جایگزینی آن. و گام‌به‌گام بر اساس این برنامه مدون پیش می‌رویم.

باید در مبارزات ملت ایران در هر شکل و سطحی که هست شرکت جست و در ارتقای آن کوشید !

کنفرانس نوفدی: از نقد وضع موجود تا ترسیم آینده ای شکوفا برای ایران



برای آینده ایران، یک راه حل چند بُعدی و جامع ضروری است و این مهم تنها با همکاری و همبستگی نیروهای متخصص و مردمی امکانپذیر خواهد بود. همچنین به ایرانیان داخل و خارج از کشور

کنفرانس دو روزه اتحادیه ملی برای دموکراسی در ایران (نوفدی) که در سپتامبر ۲۰۲۵ در واشنگتن برگزار شد، رویدادی فراتر از یک گردهمایی سیاسی معمول بود؛ این نشست، تلاشی منسجم برای ارائه یک نقشه راه عملی و قابل اجرا به منظور برون رفت از بحرانهای کنونی ایران و گذار به سوی یک سیستم دموکراتیک و کارآمد بود. آنچه این کنفرانس را از نشستهای مشابه متمایز کرد، تمرکز دقیق آن بر ریشه یابی مسائل و مشکلات جاری کشور، و ارائه راهکارهای ملموس و تخصصی، با اتکا به دانش کارشناسان ایرانی و دسترسی غیر قابل انکار آنها به منابع وسیع خارجی بود.

یکی از نقاط قوت این نشست، لمس عینی و دقیق معضلاتی بود که سالهاست جامعه ایران را درگیر کرده است. شرکت کنندگان با شناخت کافی از شرایط امروز ایران؛ به جای بحثهای انتزاعی، در سخنرانی ها و میزگردها بطور ویژه بر حوزه هایی که زندگی روزانه مردم را تحت الشعاع قرار داده اند تمرکز کرده و به قلب مشکلات رفتند. در این کنفرانس، از بحران خشک شدن دریاچه ها و رودخانه ها و نابودی جنگلها، که بقای کشور را به خطر انداخته،

این رویکرد، به مخاطبان ایرانی در سراسر جهان، بویژه در داخل ایران، این پیام امیدبخش را منتقل کرد که حل مشکلات پیچیده و عمیق کنونی امری محال نیست. این نشست ثابت کرد که با برقراری یک ساختار ملی و دموکراتیک که بر اساس تخصص، شایسته سالاری و کارآمدی بنا شده باشد، شکوفایی ایران نه یک رؤیا، بلکه هدفی کاملاً دست یافتنی است.

نشان داده شد که حل مشکلات کنونی نه یک رؤیای دور دست، بلکه هدفی کاملاً دست یافتنی است. سخنرانان با صداقت و خلوص نیت، اثبات کردند که با برقراری یک ساختار ملی و دموکراتیک که بر پایه تخصص و شایسته سالاری بنا شده، می توان ایران را از باتلاق بحرانهای فعلی نجات داد و آن را به دوران شکوفایی واقعی هدایت کرد.

این امید، در سخنرانی شاهزاده رضا پهلوی به مسئولیتی تاریخی گره زده شد و آن اینکه با تأکید فراوان؛ تمام این برنامه ها و طرحها، تنها زمانی به ثمر خواهند نشست که ملت ایران با همبستگی طی مبارزه ای جانانه، با سرنگونی جمهوری ننگین اسلامی آماده ایجاد یک ساختار ملی و دموکراتیک شوند.

این نشست به خوبی نشان داد که اپوزیسیون کارآمد، نه در تکیه بر شعارهای تکراری، بلکه در شناخت دقیق از مسائل جامعه و ارائه راهکارهای مدون و قابل اجرا تعریف می شود. کنفرانس نوفدی، با تمرکز بر تخصص گرایی و برنامه ریزی عملی، الگویی نوین از فعالیتهای اپوزیسیون ارائه داد و نشان داد که راه نجات ایران از دل همین رویکردهای جامع و واقع بینانه می گذرد.

انجمن پادشاهی خواهان پیشرو، ضمن قدردانی و سپاس فراوان از اتحادیه ملی برای دموکراسی در ایران (نوفدی) به خاطر برگزاری موفق این کنفرانس و تلاشهای بی دریغشان برای بازگرداندن باور و اعتماد به تواناییهای ایرانیان میهن پرست در به دست گیری سرنوشت خود، بار دیگر بر این واقعیت انکارناپذیر تأکید می کند که تنها با همبستگی ملی، پشتیبانی خستگی ناپذیر از رهنمودهای مبارزاتی شاهزاده رضا پهلوی و ایمان به تغییر است که می توانیم از این جمهوری فاسد عبور کرده و با برقراری ساختاری ملی و نیرومند، رفاه و عدالت را به ایران، که از جانمان نیز عزیزتر است، بازگردانیم.

گرفته تا کاهش سرسام آور ارزش پول ملی و اثرات مخرب آن بر معیشت مردم، همه به دقت مورد بررسی قرار گرفتند. حتی مشکلات پیچیده ای مانند عدم دسترسی بیماران خاص به خدمات درمانی و وضعیت وخیم نظام آموزشی و فرسایش زیرساختهای آن، که بنیادهای آینده کشور را تهدید می کند، نادیده گرفته نشد. این نگاه جامع نشان داد که کارشناسان این نشست، با شناخت عمیق از تار و پود مشکلات اجتماعی در ایران، نبض جامعه را در دست دارند و با درد مردم آشنا هستند.

یکی از نقاط قوت کلیدی کنفرانس نوفدی، با ارائه راهکارهای مشخص، **حرکت از نقد به عمل** بود. سخنرانان، به جای تمرکز صرف بر نقد و تحلیل وضعیت موجود، با خلوص نیت و بدون خودبزرگ بینی، و با صداقتی کم نظیر نشان دادند که چگونه می توان این چالشها را پس از سرنگونی رژیم کنونی حل کرد. آنها با معرفی پروژه هایی نظیر "پروژه شکوفایی ایران" و "دفترچه مرحله اضطراری"، به مخاطبان نشان دادند که برای فردای ایران، برنامه ریزی دقیق و مدون وجود دارد. این طرحها به جای اتکا بر شعارهای پوپولیستی و عوام فریبانه، به دنبال ارائه راهکارهای علمی و اجرایی برای برقراری ثبات و نظم در دوران پس از فروپاشی جمهوری ایران ستیز اسلامی هستند تا از هرج و مرج پیش گیری شود و کشور به سرعت به مسیر بازسازی و پیشرفت بازگردد.

این رویکرد، به مخاطبان ایرانی در سراسر جهان، بویژه در داخل ایران، این پیام امیدبخش را منتقل کرد که حل مشکلات پیچیده و عمیق کنونی امری محال نیست. این نشست ثابت کرد که با برقراری یک ساختار ملی و دموکراتیک که بر اساس تخصص، شایسته سالاری و کارآمدی بنا شده باشد، شکوفایی ایران نه یک رؤیا، بلکه هدفی کاملاً دست یافتنی است.

مهمترین پیام این کنفرانس، تزریق امید و خودباوری به جامعه بود. این نشست نه تنها محلی برای بحث و تبادل نظر بود، بلکه پیامی قوی برای اتحاد و امید به جامعه ایرانی فرستاد. با گرد آوردن کارشناسان و متخصصان از حوزه های گوناگون، نشان داده شد که

پیش بسوی سازماندهی مبارزات سرنگونی خواه ملت ایران!



(نگاهی به مسئولیت پذیری در فضای سیاسی ایران)

در این روزها، در بُحُوحه مبارزات نفس گیر برای گذار از استبداد حاکم بر ایران، شاهد پدیده ای هستیم که مرز باریک میان آزادی بیان و تخریب هدفمند را تهدید می‌کند. اخیراً در گفتگویی با "صدای آمریکا"، فردی که خود را دغدغه مند میهن نشان می‌دهد، با لحنی بی اساس و غیرمسئولانه، به انتقاد از شاهزاده رضا پهلوی و تلاشهای سیاسی ایشان پرداخته است. این به اصطلاح منتقد، با اتهامات بی محتوایی چون "دنبال زندگی روزمره و پر کردن کیسه‌ها بودن"، فعالیت‌های ایشان را زیر سؤال برده و با تشبیه برنامه ریزیهای دوران گذار به "مشق شب"، به تمسخر این تلاشهای حیاتی پرداخته است. او با معرفی مجریان این برنامه ها به عنوان "حقوق بگیران" و "نان خورهای دکان"، می‌کوشد تا تمام این فعالیت‌های ملیگرایانه را بی ارزش و بی اعتبار جلوه دهد. این حملات نه تنها شخصیت شاهزاده را هدف قرار داده، بلکه می‌کوشد تا استراتژی و تاکتیکهای مبارزاتی ایشان را نیز با ژست دروغین "پادشاهی خواهی" تضعیف کند.

انجمن ما، با احترام عمیق به مقوله آزادی بیان، بر این باور است که **نقد و گفتگو، سنگ بنای رشد سیاسی و شفافیت است.** ما حق مخالفان را برای زیر سؤال بردن برنامه های هر فرد سیاسی به رسمیت می‌شناسیم؛ **اما معتقدیم آزادی، مسئولیت می‌آورد.** این مسئولیت پذیری است که خط میان آزادی بیان واقعی و یاوه گویی را ترسیم می‌کند. زمانی که یک منتقد، بدون ارائه هیچ مدرکی، تلاش می‌کند تا شخصیت‌های برجسته بین‌المللی مانند بوریس جانسون و دیوید کامرون (نخست وزیران پیشین بریتانیا) یا نایجل فاراژ (از رهبران سیاسی برجسته این کشور) را با عباراتی توهین آمیز همچون "نمایندگان دو ریالی" و "افرادی که در ازای ۱۵۰ پوند، چند دقیقه وقت می‌گذارند"، بی اهمیت جلوه دهد، دیگر با نقد روبرو نیستیم. اینگونه اظهارات نه تنها نشان از جهل گریخته به اصول دیپلماسی بین‌المللی دارد، بلکه هدف اصلی اش، **ایجاد تفرقه و دور کردن تمرکز** از مبارزه اصلی علیه دشمن مشترک ما، یعنی جمهوری ننگین اسلامی است.

آنچه این به اصطلاح منتقدان از درک آن عاجزند، اهمیت حیاتی دیپلماسی و لابیگری در پیشبرد اهداف مبارزاتی است. دیدارهای شاهزاده رضا پهلوی با شخصیت‌های سیاسی تأثیرگذار، به معنای تأیید کامل مواضع آنها نیست، بلکه یک تاکتیک سیاسی هوشمندانه برای جلب حمایت بین‌المللی، افزایش فشار بر رژیم، و شناساندن اپوزیسیون ملیگرای ایران به عنوان یک جایگزین معتبر و قابل اتکا است. هر ملاقات و هر گفتگو، فرصتی است برای معرفی ظرفیتهای ایران آینده و جلب توجه به جنایات جمهوری اسلامی.

این منتقدان با تکیه بر ایده هایی کودکانه و احتمالاً محصول تفکر نظام فاسد جمهوری اسلامی، تلاش می‌کنند تا اعتبار این تلاشها را خدشه دار کنند. اما آنها غافل از این نکته اند که مبارزه برای آزادی، به تلاشهای سازمان یافته و دیپلماسی پیچیده نیاز دارد، نه سخنان احساساتی و بی اساس. اینگونه یاوه گوییها نه تنها در اراده تسلیم ناپذیر پادشاهی خواهان خللی وارد نمی‌کند، بلکه ما را در پشتیبانی از رهبر استوار و ارزشمند این مبارزه، شاهزاده رضا پهلوی، مصمم تر از پیش می‌سازد. در نهایت، این مردم هستند که با قدرت دانش، منطق و استدلال، مرز میان آزادی بیان و سخنان پوچ و مخرب را تعیین خواهند کرد.

بازگشت جمهوری اسلامی به میز مذاکره با تروئیکای اروپایی برای پیشگیری از فعال شدن "مکانیسم ماشه"، نمایی آشکار از وضعیت کنونی این نظام است؛ وضعیتی که در آن، رجزخوانیهای گذشته جای خود را به پذیرش واقعتهای تلخ داده است. این عقب نشینی نه تنها نتیجه فشارهای خارجی، بلکه حاصل تقاطع بحرانهای همزمان داخلی و منطقه ای است که توان چانه زنی رژیم را به شدت کاهش داده است.

فعال شدن "مکانیسم ماشه" و بازگشت تحریمهای سازمان ملل، بزرگترین کابوس اقتصادی و سیاسی برای جمهوری اسلامی است. این تحریمها نه تنها اقتصاد فلج شده ایران را به ورطه نابودی می‌کشانند، بلکه بستر قانونی برای فعال سازی ماده هفت منشور سازمان ملل را نیز فراهم می‌کنند؛ ماده ای که اجازه حمله نظامی به کشورهایی را می‌دهد که صلح و امنیت بین‌المللی را تهدید می‌کنند. این تهدید، دست کم روی کاغذ، فشار بی سابقه ای بر نظام وارد کرده و آنرا وادار به نرمش در برابر خواسته های طرفهای غربی کرده است.

افزون بر این، سیاستهای منطقه ای رژیم نیز با شکستهای پی در پی مواجه شده است. نیروهای نیابتی که سالها به عنوان بازوی نظامی و ابزار قدرت منطقه ای رژیم عمل می‌کردند، اکنون خود هدف حملات مستقیم اسرائیل قرار گرفته و آسیب پذیری آنها بیش از پیش آشکار شده است. تحقیر نظامی جمهوری اسلامی در برابر حملات اسرائیل، نه تنها توان بازدارندگی آنرا زیر سؤال برده، بلکه این واقعیت را نمایان ساخته است که رژیم حتی قادر به حفاظت از فرماندهان ارشد نظامی خود نیز نیست، چه رسد به تأمین امنیت شهروندان. این ضربات، هزینه بازسازی نیروهای نیابتی را به شدت افزایش داده و چنّته تهدیدهای نظامی رژیم را عملاً خالی کرده است.

در کنار فشارهای بیرونی، بحرانهای داخلی نیز نظام را از درون فرسوده کرده است. جمهوری اسلامی دیگر توانایی تأمین نیازهای اولیه مردم از جمله آب، برق، نان، مسکن و کار را ندارد. فقر و مشکلات اجتماعی در جامعه ایران به سطحی بی سابقه رسیده و نارضایتی عمومی در حال جوشش است. این وضعیت، بستر را برای یک خیزش گسترده تر و عمیق تر از سوی نیروهای ملیگرا فراهم کرده است؛ خیزشی که می‌تواند بقای نظام را به طور جدی به خطر بیندازد. این بحرانها، دست حکومت را در مذاکرات بسته و آن را در موضع ضعف قرار داده است. نمایندگان رژیم بر سر میزی نشسته اند که در آن، طرفهای قدرتمند غربی به خوبی از نقاط ضعف آنها آگاه اند و فرصت هرگونه چانه زنی را از آنها سلب کرده اند. در چنین شرایطی، هرگونه توافقی، در واقع نتیجه ای از استیصال و پذیرش شرایط تحمیلی خواهد بود.

با توجه به این شرایط، برای نیروهای پیشرو و پادشاهی خواه یک واقعیت روشن است: جمهوری ننگین اسلامی برای بقای خود، به هر دريوزگی و سازشی تن خواهد داد. این درک، راهبرد مبارزاتی را نیز روشن می‌کند. ادامه مشارکت در مبارزات مردمی، در هر شکل و سطحی، و سازماندهی این مبارزات برای سرنگونی نظام، تنها راهکار باقی مانده است. هدف نهایی باید برقراری نظامی باشد که اولویتش تأمین منافع و سرافرازی ملت ایران باشد. در نهایت، ضعف و استیصال نظام کنونی، فرصتی تاریخی برای سازماندهی و هدایت جنبشهای مردمی به سوی یک انقلاب فراگیر و براندازی فراهم آورده است.

پیروز باد انقلاب ملی-دمکراتیک ملت ایران به رهبری شاهزاده رضا پهلوی!

فعالیت‌های پنهان سپاه و مزدوران رژیم ایران در خارج از کشور

اظهارات اخیر کابلی مور-گیلبرت، استاد بریتانیایی-استرالیایی و زندانی پیشین جمهوری اسلامی، ابعاد جدیدی از فعالیت‌های مخفی سپاه پاسداران و عوامل وابسته به رژیم ایران در خارج از مرزها را آشکار کرده است. مور-گیلبرت که ۸۰۴ روز از عمر خود را در زندان اوین به دست سپاه پاسداران به اسارت گذراند، در گفتگویی با گاردین، از احساس ناامنی و ترس دائمی ایرانیان مقیم استرالیا سخن گفت. او به صراحت اعلام کرد که عوامل سپاه، هواداران و خبرچین‌های رژیم در استرالیا فعال هستند و اطلاعات مربوط به مخالفان را به تهران منتقل می‌کنند.

این گفته‌ها تأییدی بر گزارش‌های متعددی است که سال‌ها در مورد فعالیت‌های برون‌مرزی جمهوری اسلامی منتشر شده‌اند. حکومت ایران با صرف هزینه‌های کلان، شبکه‌ای پیچیده از عوامل نفوذی را در کشورهای مختلف، به ویژه در میان جوامع ایرانیان خارج از کشور، ایجاد کرده است. این شبکه تنها به جذب مزدوران سودجو محدود نمی‌شود. رژیم با استخدام افرادی از کشورهای دیگر، به ویژه از کشورهای عربی و آفریقایی، سعی در پیشبرد اقدامات خشن و



کابلی مور-گیلبرت

وحشیانه خود علیه مخالفان و آزادی‌خواهان دارد. این افراد که اغلب به عنوان نیروهای نیابتی عمل می‌کنند، برای انجام عملیات‌های نظارتی، ارباب، و حتی ترور استفاده می‌شوند تا ردپای مستقیم حکومت در این اقدامات پنهان بماند.

فعالیت‌های سپاه پاسداران در خارج از کشور تنها به جمع‌آوری اطلاعات و ارباب محدود نمی‌شود. همانطور که سازمان اطلاعات امنیت استرالیا اعلام کرده، شواهد معتبری مبنی بر دخالت فرماندهان سپاه در اقدامات تروریستی وجود دارد. تصمیم دولت استرالیا برای قرار دادن سپاه در فهرست سازمان‌های تروریستی پس از این افشاگری‌ها، نشان می‌دهد که تهدید این سازمان در خاک کشورهای دیگر چقدر جدی است.

هدف اصلی این اقدامات، ایجاد فضایی از ترس و ناامنی است تا مخالفان نتوانند به راحتی فعالیت کرده و صدای خود را به گوش جهانیان برسانند. این تاکتیک نه تنها برای ساکت کردن فعالان سیاسی و مدنی به کار می‌رود، بلکه به قصد خاموش کردن هرگونه اعتراض یا فعالیت در خارج از کشور است که می‌تواند تصویر حکومت را خدشه‌دار کند. با این حال، افشاگری‌هایی مانند اظهارات خانم مور-گیلبرت و تصمیمات دولت‌ها، نشان‌دهنده افزایش آگاهی جهانی نسبت به این تهدیدات است و شاید بتواند گامی در جهت مقابله مؤثر با آن‌ها باشد.



در زندگی روزانه، از کوچکترین تا بزرگترین مسائل، گاهی تلاش‌هایمان به نتیجه نمی‌رسند؛ چرا که هرکس ساز خود را می‌زند و یک هدف مشترک، بدون برنامه ریزی و سازماندهی، به یک آشفتگی بزرگ تبدیل می‌شود. این وضعیت دقیقاً در مبارزات سیاسی نیز صادق است. اعتراضات، اعتصابات و تمامی تلاش‌های ما اگر چه ارزشمند هستند، اما تا زمانی که در یک چارچوب سازمان یافته قرار نگیرند، در برابر یک نظام سرکوبگر به بن بست می‌رسند.

یک سازمان سیاسی مبارز، چیزی جز "مغز متفکر" یک حرکت نیست. وظیفه آن جمع آوری تمامی تلاش‌های پراکنده و انرژی‌های فردی است. این سازمان به آنها هدفی مشخص و جهت دار می‌بخشد و آنها را از حرکتی صرفاً احساسی و لحظه‌ای به یک حرکت آگاهانه و هدفمند تبدیل می‌کند.

برای درک بهتر این موضوع، مثالی ساده می‌زنیم. فرض کنید برای ساختن یک دیوار، هر یک از ما به تنهایی یک آجر بیاوریم و در جایی رها کنیم. نتیجه چه خواهد بود؟ یک تپه بزرگ از آجر که هرگز به دیوار تبدیل نمی‌شود. اما اگر یک مهندس و نقشه کش (که در اینجا نقش سازمان را دارد) به ما بگوید که هر آجر را کجا بگذاریم و چگونه آنها را به هم متصل کنیم، در نهایت یک دیوار محکم و استوار خواهیم داشت. در مبارزات سیاسی نیز، سازمان به ما می‌گوید که چگونه نیروهای خود را سامان دهیم، چگونه گام‌های بعدی را برداریم و چگونه به هدف نهایی خود برسیم. ماهیت هر سازمانی با اهداف و برنامه‌های عملیاتی‌اش تعریف می‌شود. برای نمونه، اگر سازمانی به مبارزه مسلحانه اعتقاد داشته باشد، طبیعتاً روش‌های آن نیز نظامی خواهد بود. اما ما، در انجمن

پادشاهی‌خواهان پیشرو، به مبارزه مسالمت آمیز باور داریم. بنابراین، برنامه‌های عملی ما بر همین اصل بنا شده است. ما به دنبال همکاری با تمام نیروهای اجتماعی هستیم که به این شیوه از مبارزه اعتقاد دارند. دست همکاری خود را به سوی اتحادیه‌های کارگری، سازمانهای دانشجویی، تشکلهای فرهنگی و تمامی نهادهای مردمی دراز می‌کنیم تا با بسیج و سازماندهی این نیروها، مبارزه‌ای هدفمند و پایدار را به پیش ببریم. با این حال، ما به این واقعیت آگاه هستیم که در یک نظام به بن بست رسیده و سرکوبگر، نمی‌توان آشکارا مبارزه کرد. درست مانند یک درخت که ریشه‌هایش باید در زیر زمین پنهان بمانند و قوی شوند تا بتواند رشد کند، مبارزات ما نیز در چنین شرایطی نیازمند پنهان کاری و تشکیلات زیرزمینی است. این مبارزه پنهان به معنای مبارزه مسلحانه نیست، بلکه به معنای فعالیت‌های تشکیلاتی است که از دید دستگاه سرکوب پنهان می‌ماند. تشکیلات مخفی به ما امکان می‌دهد که با یکدیگر ارتباط برقرار کنیم، برنامه ریزی کنیم و در زمان مناسب، از ریشه به سوی بالندگی حرکت کنیم.

پیروزی در یک مبارزه به تعداد افراد یا شدت خشم ما نیست، بلکه به سازماندهی و انسجام ما بستگی دارد. بیایید با اهمیت دادن به نقش سازماندهی مبارزات مردمی و تلاش برای ایجاد تشکیلات نوین، به این مبارزه جهت ببخشیم و انرژی‌های پراکنده خود را در یک مسیر واحد و هدفمند هدایت کنیم. تنها با سازماندهی و تلاش هدفمند است که می‌توانیم دیوار ظلم و استبداد اسلامی را فرو بریزیم و فردایی روشن برای ایران گرانقدرمان رقم بزنیم.



پیروزی



مبارزه



اتحاد



نقد؛ کلید رهایی از انجماد فکری

این معضل، در میان گروه‌هایی که قرار است پرچمدار تغییر باشند، یعنی نیروهای سیاسی و روشنفکران، بسیار خطرناکتر است. تشنگی و پراکندگی در میان این گروه‌ها، اغلب نشانه‌ای از نبود درک مشترک و مهارت نقد سازنده است. زمانی که یک جریان سیاسی نتواند به صورت درونی با اختلاف نظرها برخورد کرده و آنها را از طریق گفت‌وگو آزاد حل کند، نمی‌تواند الگویی برای جامعه باشد. نقد، به این گروه‌ها کمک می‌کند تا نقاط ضعف خود را بشناسند، از آنها عبور کنند و به انسجام و قدرت بیشتری دست یابند. برای غلبه بر این پدیده نادرست، باید آگاهانه و با شجاعت، فرهنگ نقد و گفت‌وگو را ترویج دهیم. این کار، نیازمند تغییر نگرش از "نقد برای رد کردن" به "نقد برای رشد کردن" است. باید فضاهایی را ایجاد کنیم که در آن افراد تشویق شوند تا با احترام، ایده‌ها را به چالش بکشند، نه افراد را. این فرآیند، ذهنهای یخ زده را گرم کرده و به آنها توانایی می‌دهد تا با دیدی روشن‌تر، مسائل اجتماعی را تحلیل کرده و در مسیر ساختن جامعه‌ای پویا و آگاه گام بردارند. در نهایت، نقد و گفت‌وگو آزاد، دو روی یک سکه اند؛ یکی ابزار است و دیگری بستر. با هم، آنها قدرتی دارند که می‌توانند تاریکی جهل و انجماد فکری را کنار زده و راه را برای رهایی و روشنایی هموار سازند.

مبارزه: از رویا تا واقعیت

مبارزه واژه‌ای سنگین و پرمعناست که در تار و پود زندگی هر یک از ما تنیده شده است. از آغاز تاریخ بشریت، این واژه بخشی جدایی ناپذیر از داستان بقا و پیشرفت ما بوده است. انسانها در ابتدا با طبیعت مبارزه کردند؛ با سرمای طاقت فرسا، گرمای سوزان، سیل و زلزله، و در نتیجه این مبارزه توانستند خانه‌هایی امن‌تر و زندگی‌ای بهتر برای خود بسازند. اما مبارزه به طبیعت محدود نشد. در طول تاریخ، ما برای دستیابی به حقوق و آزادی‌هایمان نیز مبارزه کردیم؛ برای داشتن حق بیان، برای گردهمایی‌های آزادانه و برای تعیین سرنوشت خود. این مبارزات اغلب در برابر قدرتهای خود کامة قرار گرفت، قدرتهایی که تنها به دنبال حفظ منافع و بقای خود هستند، درست مانند رژیم کنونی جمهوری ایران ستیز اسلامی. ممکن است این پرسش برایمان پیش بیاید که: "آیا ما همین حالا هم در حال مبارزه نیستیم؟" پاسخ آری است. هر یک از ما به تنهایی در حال مبارزه هستیم، اما این مبارزه‌ها غالباً پراکنده و انفرادی هستند. تصور کنید که هر کدام از ما بخواهیم با یک ضربه مشت، دیواری بزرگ را فرو بریزیم. یک مشت به تنهایی کاری از پیش نمی‌برد، اما اگر هزاران نفر با یک هدف مشخص و با هم به آن دیوار ضربه بزنند، دیوار استبداد اسلامی به یقین فرو خواهد ریخت. اینجااست که نقش یک سازمان مبارزاتی مشخص می‌شود. این سازمان، در حقیقت مغز متفکر یک حرکت است. کار آن، جمع‌آوری تمام تلاشهای پراکنده، هدفمند کردن آنها و تبدیل یک حرکت احساسی به یک حرکت هدفمند و برنامه‌ریزی شده است. بدون سازماندهی، هر تلاشی محکوم به شکست و سرکوب خواهد بود. سازمانهای مبارزاتی توسط کسانی شکل می‌گیرند که ما آنها را انقلابیون یا مبارزان حرفه‌ای می‌نامیم. این افراد فقط شعار نمی‌دهند؛ آنها زندگی خود را وقف این راه کرده‌اند. شجاعت آنها تنها یک ویژگی نیست، بلکه با دانش و آگاهی عمیق از روان جامعه، شرایط اقتصادی و اجتماعی، و نقاط قوت و ضعف رژیم آمیخته است. آنها در دل جامعه حضور دارند، به حرف مردم گوش می‌دهند، مشکلاتشان را درک می‌کنند و راه چاره‌ای برای آنها می‌یابند. آنها نه تنها فرمانده، بلکه آموزگار و رهبران قابل اعتماد جامعه هستند. فعالیت یک سازمان در جامعه‌ای سرکوب شده بسیار دشوار است. این سازمانها با چالشهای بزرگی روبرو هستند، از تهدیدهای امنیتی و دستگیری‌ها گرفته تا تلاش برای نفوذ در صفوفشان. اما قدرت آنها نه تنها در پنهان کاری، بلکه در سازماندهی هوشمندانه و هدفمندشان نهفته است.

مبارزه برای سرنوشتی این رژیم ضدایرانی، تنها یک آرزو نیست؛ یک پروژه بزرگ است که نیازمند برنامه‌ریزی دقیق، دانش عمیق از مبارزه سیاسی و مهم‌تر از همه، سازماندهی است. تنها از این مسیر می‌توانیم رویای آزادی را به واقعیت تبدیل کنیم. اگر به دنبال تغییر هستید، بدانید که راه تنها از مسیر سازماندهی و همکاری مبارزاتی می‌گذرد. به خود و به نیروی جمعی ایمان بیاوریم.

در جوامعی که سالها تحت سلطه استبداد بوده‌اند، مفهوم نقد اغلب با "تخریب"، "مخالفت ورزی" و "تضعیف" یکی گرفته می‌شود. این نگاه منفی، ریشه‌ای تاریخی دارد که در آن هرگونه ابراز نظر مخالف با "نظر حاکم" مجازات داشته و سرکوب می‌شده است. شوربختانه این تفکر در ضمیر ناخودآگاه بسیاری از ایرانیان، حتی در میان نخبگان، رسوخ کرده و باعث شده تا از نقد به مثابه یک ابزار ارزشمند برای رشد و توسعه اجتماعی دوری گزینند. نقد در واقع سلاحی نیست برای نابود کردن، بلکه ابزاری است برای بازسازی، روشن‌سازی و پالایش. نقد سازنده به ما اجازه می‌دهد تا به جای پذیرش کورکورانه، هر پدیده یا نظریه‌ای را از زوایای گوناگون بررسی کنیم. این بررسی، می‌تواند به کشف نقاط ضعف و قوت یک ایده منجر شود. برای نمونه، نقد پدیده‌ای مانند "اعمال خشونت" در جامعه، به ما کمک می‌کند تا دلایل ریشه‌ای آنرا بشناسیم، پیامدهای آن را تحلیل کنیم، و راهکارهایی مؤثر برای مقابله با آن بیابیم. بدون نقد، جامعه به سکون و انفعال کشیده می‌شود و توانایی خود را برای پاسخ به چالشهای نو از دست می‌دهد.

اگر نقد را یک ابزار بدانیم، گفت‌وگو آزاد بستری است که این ابزار در آن به کار گرفته می‌شود. نبود گفت‌وگو آزاد، یکی از بزرگترین موانع برای درک مشترک و موضعگیری هماهنگ در برابر پدیده‌های منفی است. در یک جامعه بسته، افراد به دلیل ترس از عواقب اظهارنظر، سکوت اختیار می‌کنند و این سکوت، فضای لازم برای رشد افکار و ایده‌های مخرب را فراهم می‌آورد. گفت‌وگو آزاد به شهروندان اجازه می‌دهد تا در فضایی امن و بدون ترس از قضاوت یا سرکوب، نظرات و تجربیات خود را به اشتراک بگذارند. این تبادل نظر، به شکل‌گیری خرد جمعی منجر می‌شود که بسیار قدرتمندتر و کارآمدتر از تصمیم‌گیریهای فردی است.

در چنین فضایی، هر ایده، حتی اگر در ابتدا نامتعارف به نظر برسد، فرصت شنیده شدن پیدا می‌کند. این گفتگوها، نه تنها به پالایش ایده‌ها کمک می‌کنند، بلکه به تقویت همبستگی و انسجام اجتماعی نیز منجر می‌شوند. وقتی افراد احساس می‌کنند صدایشان شنیده می‌شود و در تصمیم‌گیریهای مربوط به آینده خودشان سهیم هستند، حس تعلق و مسئولیت‌پذیری بیشتری پیدا می‌کنند. این "من‌ها" به "ما" تبدیل می‌شوند؛ مایی که قادر است با یک موضع‌گیری مشترک و قوی، در برابر پدیده‌های مخربی مانند خشونت بایستد و آنها را به حاشیه براند.

دیکتاتوری تنها به یک رهبر محدود نمی‌شود، بلکه به عنوان یک دستگاه فکری در تار و پود جامعه رسوخ می‌کند. این دستگاه، افراد را به انفعال، بی‌تفاوتی و دوری از تفکر انتقادی سوق می‌دهد. وقتی جامعه از نقد و گفت‌وگو آزاد تهی می‌شود، فضای عمومی به سمت سطحی‌نگری و "لودگی" پیش می‌رود، زیرا پرداختن به مسائل عمیق اجتماعی، از نظر روانی و فکری پرهزینه است.

سرنگون باد جمهوری ننگین اسلامی!



صف مستقل پادشاهی خواهان

شکلی مؤثرتر و منسجم تر پیش خواهد رفت تا به هدف اصلی خود، یعنی بسیج و سازماندهی مبارزات ملیگرایانه ملت به منظور کسب قدرت سیاسی و برپایی یک ایران نوین، دست یابند. اینک به این پرسش می رسیم که آیا میان "صف مستقل" نیروهای پادشاهی خواه و پروژه "همکاری ملی" تضادی وجود دارد و یا نه، بلکه مکمل یکدیگرند؟

به باور ما هیچ تضادی بین طرح همکاری ملی و برپایی صف مستقل پادشاهی خواهان وجود ندارد. برعکس، این دو مفهوم می توانند مکمل یکدیگر باشند و در یک چارچوب منسجم به همکاری نیروهای ملی کمک کنند. پروژه همکاری ملی یک چتر گسترده و فراگیر است، در حالی که "صف مستقل" یک سازوکار عملیاتی در درون آن است. برای درک بهتر این همگرایی، می توان از این قیاس استفاده کرد:

پروژه همکاری ملی مانند یک زمین بازی بزرگ است که همه تیم ها و بازیکنان را با قوانین کلی و مشترک به دور هم جمع می کند. این طرح، فضایی را برای گفتگو، توافق و همکاری ایجاد می کند. هدف اصلی آن، فراهم کردن بستری است تا همه نیروهای معتقد به دموکراسی، آزادی، استقلال و یکپارچگی ایران، فارغ از تفاوت هایشان، بتوانند با هم کار کنند. از سوی دیگر، صف مستقل مانند تشکیل یک تیم منسجم و حرفه ای در همان زمین بازی است. این تیم از بازیکنانی (نیروهای سیاسی) تشکیل شده که نه تنها به قوانین کلی زمین (طرح همکاری ملی) پایبندند، بلکه اهداف، استراتژیها و رهبری مشترکی نیز دارند. این انسجام داخلی به آنها اجازه می دهد تا با قدرت و سازمان یافتگی بیشتری در برابر حاکمیت عمل کنند.

چگونه این همگرایی میسر است؟

برای پاسخ به این پرسش؛ باید توجه داشتیم که طرح همکاری ملی بر اصول بنیادینی چون جدایی دین از دولت، حفظ تمامیت ارضی و دموکراسی تأکید دارد. نیروهایی که در صف مستقل پادشاهی خواه گرد هم می آیند، از قبل و پیشاپیش به این اصول مشترک اعتقاد دارند. بنابراین، صف مستقل در حقیقت گروهی از نیروهاست که در چارچوب اصول طرح همکاری ملی به بالاترین سطح از همگرایی رسیده اند.

نکته دیگر اینکه هدف نهایی هر دو، عبور از جمهوری اسلامی و برپایی یک نظام ملی و دموکراتیک در ایران است. طرح همکاری ملی این هدف را با ایجاد همبستگی گسترده دنبال می کند، در حالی که صف مستقل با ایجاد تمرکز و کارایی در میان نیروهای همفکر، به تحقق این هدف شتاب می بخشد. در رابطه با این دو؛ کارکرد متفاوت، اما هدف مشترک است؛ طرح همکاری ملی به دنبال ایجاد یک جبهه متحد از طیفهای مختلف سیاسی است. در مقابل، صف مستقل، سازوکاری برای افزایش قدرت و اثربخشی یک طیف خاص (پادشاهی خواهان) در درون همین جبهه است. صف مستقل با از بین بردن پراکندگی، این امکان را فراهم می کند که صدای ملیگرایان در چارچوب طرح همکاری ملی، قویتر و تأثیرگذارتر شنیده شود.

در نتیجه، صف مستقل پادشاهی خواهان می تواند به عنوان یک ستون قوی و سازمان یافته در چارچوب بزرگتر طرح همکاری ملی عمل کند و به همبستگی کلی نیروهای ملی کمک شایانی نماید.

در دنیای پرهیاهوی سیاست، پیروزی از آن کسانی است که می دانند چگونه نیروهای خود را یکپارچه و منسجم کنند. پراکندگی و فعالیت های فردی، هر جنبشی را به شکست می کشاند. به همین دلیل، مفاهیمی مانند "جبهه"، "ائتلاف" و "صف مستقل" به وجود آمده اند. اما صف مستقل چیست و چرا امروزه تشکیل آن برای نیروهای پادشاهی خواه یک ضرورت است؟ و چرا به آن نیاز داریم؟

تصور کنید یک ارتش باستانی را؛ سربازان برای پیروزی در میدان نبرد، نه به صورت انفرادی، بلکه در صفوفی منظم و متحد می جنگیدند. این آرایش، به آنها قدرت می بخشید تا تاکتیکهای خود را دقیق اجرا کنند و بر دشمنان غلبه کنند.

در دنیای سیاست امروز، "صف مستقل" همین کارکرد را دارد. صف مستقل به معنای گردآمدن نیروهای سیاسی است که اهداف، برنامه ها و رهبری مشترکی دارند. این سازوکار به ما اجازه می دهد تا متمرکز و هدفمند عمل کنیم. بجای اینکه هر گروهی به صورت جداگانه کار کند، همه زیر یک چتر و با یک فرماندهی واحد حرکت می کنیم. با جمع توانایی ها، به ترکیب تخصص ها و منابع مختلف موجود پرداخته و با اینکار می توانیم قدرت جنبش را چندین برابر کنیم. این راه می تواند پیامهای رهبری جنبش ملیگرایی - شاهزاده رضا پهلوی - را یکپارچه تر به ملت ایران رسانده و با توجه به اینکه یکپارچگی به معنای یکصدایی است؛ این امر باعث می شود مردم به جنبش اعتماد بیشتری کنند. صف مستقل به ما این امکان را می دهد تا با نفوذها به راحتی مقابله کنیم، زیرا ساختار منسجم و شفاف صف مستقل، جایی برای نفوذ و خرابکاری دشمن باقی نمی گذارد.

چرا صف مستقل برای پادشاهی خواهان یک ضرورت است؟ در دهه های گذشته، با وجود اینکه گرایش مردم به سوی ملیگرایی بیشتر شده، نیروهای پادشاهی خواه نتوانسته اند از این فرصت به خوبی استفاده کنند. این ناتوانی، دلایل مختلفی دارد: پراکندگی: هر گروه یا فردی به صورت مستقل و جداگانه فعالیت می کند.

فقدان برنامه مبارزاتی مشترک: برنامه ای مدون و واضح برای مبارزه وجود ندارد.

آسیب پذیری در برابر دشمن: این پراکندگی، زمینه را برای نفوذ و تفرقه از سوی رقبایان فراهم می کند.

در چنین شرایطی، تشکیل صف مستقل تنها یک انتخاب نیست، بلکه یک ضرورت مبارزاتی است. این صف، فرصتی برای پادشاهی خواهان فراهم می کند تا با اتحاد پیرامون برنامه های مبارزاتی مشخص و در زیر چتر رهبری شهریار میهن، شاهزاده رضا پهلوی، بر این ضعفهای تاریخی غلبه کنند.

در پایان همانگونه که بارها در این خصوص نوشته ایم؛ **صف مستقل راهی است برای تبدیل پراکندگی به همبستگی ملی.** این صف به پادشاهی خواهان کمک می کند تا از حالت واکنشی خارج شده و به یک جنبش برنامه ریزی شده و هدفمند تبدیل شوند. با اتخاذ یک موضع واحد در برابر حوادث سیاسی، این صف می تواند به تشنّت پایان دهد و پیام ملیگرایی را با قدرتی چند برابر به گوش مردم ایران برساند. در نهایت، با این سازوکار، مبارزات پادشاهی خواهان به

یک صدا، یک نام: پهلوی!

دموکراسی و اقتصاد:



فرآیند تدریجی تکامل یک رابطه پیچیده در ایران

ستون آزاد

ایرج آذرینوش

با این وجود، نباید فراموش کرد که این الگو همیشه صادق نیست و عوامل دیگری نیز نقش آفرین هستند. برای نمونه، در برخی کشورهای نفت خیز، درآمدهای کلان نفتی به جای اینکه به رشد طبقه متوسط و دموکراسی منجر شود، به تقویت حکومت خود کامه و سرکوبگر بیشتر کمک کرده است (عراق، سوریه، عربستان، و...). همچنین، باید به این نکته نیز اشاره کرد که برخی کشورها با نظامهای غیردموکراتیک مانند چین و سنگاپور توانسته اند به رشد اقتصادی چشمگیری دست یابند. این امر نشان می دهد که لزوماً دموکراسی پیش شرط رشد اقتصادی نیست و گاهی اوقات، دولتهای خود کامه می توانند با تمرکز بر سیاستهای اقتصادی خاص و کنترل شدید، به توسعه سریع دست یابند.

در همین راستا، می توان از مثال تاریخی ایران برای بررسی این رابطه پیچیده بهره برد. در حالی که در دوران قاجار، جامعه ایران در انزوای نسبی از تحولات صنعتی و دموکراتیک جهان بسر می برد، تلاشهای خاندان ایرانساز پهلوی برای مدرنیزاسیون کشور در یک بازه زمانی کوتاه صورت گرفت. این تلاشها به پیشرفتهای صنعتی و اجتماعی گسترده ای منجر شد، که پیش زمینه های ضروری فرآیند دموکراتیزاسیونی بود که خود نیازمند زمان بیشتری بود. این امر باعث شد که میان سرعت تغییرات زیرساختی و آمادگی سیاسی و نهادی جامعه (ذهنیت مردم) شکاف ایجاد شود. افزون بر این، در تحلیل این دوره نباید از تأثیر عوامل جهانی غافل شد؛ برای نمونه، مداخلات خارجی و روابط با قدرتهای جهانی نیز در تعیین سرنوشت تحولات آتی داخلی نقشی کلیدی داشتند.

در جمع بندی نهایی، دموکراسی نه تنها نتیجه توسعه اقتصادی با یک ذهنیت تاریخی است، بلکه نیازمند یک فرآیند پیچیده رشد اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است. این فرآیند، شامل نهادینه شدن حقوق مالکیت، آزادی بیان و مطبوعات، و ایجاد نهادهای مدنی مستقل، و رشد ذهنیت اجتماعی مردم برای پذیرش و بکارگیری درست مؤلفه های آزادی نیز هست که ثبات دموکراسی را تضمین می کنند. رشد آگاهی عمومی، نهادهای مدنی و آمادگی ذهنی جامعه برای پذیرش مسئولیتهای سیاسی باید همزمان با رشد اقتصادی و در بستر یک نظام سیاسی آماده تحول، تکامل پیدا کند. در حقیقت، یک تعادل حساس میان رشد اقتصادی، گذار سیاسی و عوامل بین المللی وجود دارد؛ چرا که رشد اقتصادی بدون نهادهای سیاسی و مدنی قوی پایدار نیست و گذار سیاسی نیز بدون توجه به پیچیدگیهای اجتماعی و بین المللی می تواند منجر به هرج و مرج و بازگشت به استبداد شود. همانگونه که بی توجهی به این پیچیدگیها، جریانهای سیاسی مخالف حاکمیت و ملت ایران را در سال ۵۷ دچار اشتباه محاسباتی جبران ناپذیر و وحشتناکی کرده است.

ادامه در برگ ۹

در جهان امروز، رابطه میان دموکراسی و توسعه اقتصادی نه تنها یک موضوع آکادمیک، بلکه دغدغه ای واقعی برای جوامع در حال گذار است. بسیاری از کشورها در تلاشند تا مسیر رشد اقتصادی را با تحولات سیاسی همسو سازند، اما این مسیر همواره ساده و خطی نیست. پرسش بنیادین این است: آیا دموکراسی پیش نیاز توسعه است یا توسعه می تواند زمینه ساز دموکراسی شود؟ این مقاله تلاشی است برای بررسی این رابطه پیچیده، با تمرکز ویژه بر تجربه تاریخی ایران، تا نشان دهد چگونه تحولات اقتصادی و سیاسی در بسترهای فرهنگی، ذهنی و بین المللی شکل می گیرند و چه عواملی می توانند این فرآیند را تسریع یا مختل کنند.

در ادامه، می کوشیم با نگاهی تحلیلی و تاریخی، به بررسی مسیرهای مختلفی پردازیم که کشورها در تعامل میان دموکراسی و اقتصاد طی کرده اند. از نظریه های کلاسیک گرفته تا نمونه های معاصر، و از تجربه ایران در دوران قاجار و خاندان ایرانساز پهلوی تا چالشهای ذهنی و نهادی جامعه، این مقاله می کوشد تصویری چند لایه از این رابطه ارائه دهد تصویری که نه تنها به گذشته می نگرد، بلکه برای فهم بهتر آینده نیز راهگشاست.

رابطه میان دموکراسی و توسعه اقتصادی همواره یکی از پیچیده ترین و مهمترین مباحث در علوم اجتماعی بوده است. این واقعیت که کشورهایی با نظامهای دموکراتیک عموماً از لحاظ اقتصادی، صنعتی و اجتماعی پیشرفته تر هستند، پدیده ای نیست که بتوان آنرا تنها به یک دلیل یگانه و ساده کاهش داد. در واقع، این یک رابطه دوطرفه و پیچیده است که در آن، هر یک بر دیگری تأثیر می گذارد، هرچند این تأثیر همیشه به صورت مستقیم و خطی اتفاق نمی افتد.

از یک سو، بسیاری از نظریه پردازان باورمندند که توسعه اقتصادی، بویژه صنعتی شدن و ایجاد یک طبقه متوسط توانمند، پیش نیاز اصلی برای گذار به دموکراسی است. وقتی هازمانی (جامعه ای) از نظر اقتصادی رشد می کند و طبقه متوسط در آن گسترش می یابد، مردم خواهان حقوق سیاسی بیشتر، مشارکت در تصمیم گیریها و حاکمیت قانون می شوند. در این راستا، حکومتهای خود کامه به دلیل نبود حاکمیت قانون، شفافیت و پاسخگویی، عموماً در معرض فساد گسترده قرار دارند. این فساد، سرمایه های عمومی را به هدر می دهد و محیط کسب و کار را برای سرمایه گذاران ناامن می کند، و در نهایت، مانع از توسعه اقتصادی پایدار می شود. در مقابل، دموکراسی با فراهم کردن محیطی با نهادهای پایدار و قابل پیش بینی، شرایط را برای رشد اقتصادی پایدار فراهم می کند.

آزادیهای فردی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و ... حق تردیدناپذیر همه ایرانیان است!



ایرج آذرنوش؛ دموکراسی و اقتصاد ... ادامه از برگ ۷

عقب ماندگی ذهنی جامعه ایران خود محصول نزدیک به ۱۴۰۰ سال تاریخ پر فراز و نشیب است، دوره ای که در آن بیشتر حکومتها اصلاً ایرانی نبوده و سنگ بنای جدایی میان مردم و حکومت حاصل همین تضاد اصلی بوده است. در این میان؛ دوران طولانی حکومت قاجار (۱۹۲۵-۱۷۸۵) به راستی نمونه ای بارز از حکومتی خود کامه و استبداد مطلق در تاریخ معاصر ایران است، که کم و بیش نمایانگر تصویری از بیشتر حکومتهای ایللیاتی و قبیله ای پیشین بوده است. دوران قاجار مصادف بود با اوج گیری انقلاب صنعتی و تحولات عظیم اجتماعی و سیاسی در غرب. در حالی که کشورهای اروپایی در حال توسعه اقتصادی، صنعتی شدن، و نهادینه کردن دموکراسیهای اجتماعی بودند، جامعه ایران به دلیل ضعف ساختاری، فساد گسترده، انزوای سیاسی و عقب ماندگی ذهنی هازمان (جامعه)، از این تحولات تقریباً بی خبر بود.

در این دوران، ساختار اقتصادی کشور بر پایه کشاورزی سنتی با روابطی عقب مانده و تجارت محدود بنا شده بود و نهادهای مدنی و سیاسی مستقلی برای نظارت بر حکومت وجود نداشتند. در نتیجه، ایران از قافله پیشرفت جا ماند. این عقب ماندگی تاریخی نه تنها به لحاظ اقتصادی، بلکه از نظر ذهنیت اجتماعی نیز تأثیرات منفی و عمیقی برجای گذاشت. جامعه ای که قرنهای زیر سایه استبداد زندگی کرده بود، فرصت لازم برای تجربه مفاهیمی چون مشارکت سیاسی، حقوق شهروندی، و حاکمیت قانون را پیدا نکرد. این بی خبری و عدم آمادگی ذهنی، بعدها در مواجهه با تحولات سریع تر، به یک چالش بزرگ تبدیل شد.

با پایان یافتن دوره قاجار و آغاز پادشاهی پهلوی، تلاشهای گسترده ای برای جبران این عقب ماندگی تاریخی آغاز شد. رضا شاه بزرگ در یک دوره کوتاه، اقدامات بنیادی زیادی برای نوسازی کشور انجام داد. ساخت راه آهن، دانشگاهها، راهها، تأسیس ادارات دولتی بر پایه نیازمندیهای کشور و ارتش نوین، همگی با هدف مدرنیزاسیون و صنعتی کردن ایران صورت گرفت. پس از او نیز، در دوران شکوفایی محمدرضا شاه آریامهر، تلاشها برای تبدیل ایران به یک کشور صنعتی و پیشرفته با سرعتی بی سابقه که در جامعه جهانی زبانزد شده بود، دنبال شد. با این حال، این تغییرات سریع در یک دوره زمانی بسیار کوتاه (حدود پنجاه سال) در برابر ذهنیت عقب مانده اجتماعی ای به درازای تاریخ هزار و چهارصد ساله کشور (پس از حمله عربها) رخ می داد.

این سرعت زیاد تغییرات، همانگونه که پیشتر به آن اشاره شد؛ همراه با یک شکاف عمیق بین حکومت و ملت که ریشه در تاریخ استبدادی داشت، باعث شد که جامعه از نظر ذهنی آمادگی لازم برای پذیرش این همه تغییرات لازم و مثبت را نداشته باشد. ذهنیت تاریخی ملت ایران، که به درستی حکومتها را از خود نمی دانسته و به آنها با دیده شک و بی اعتمادی نگاه می کرد، در این دوره اما، دچار اشتباه محاسباتی وحشتناکی شد. هرچند ساختار شاهنشاهی ایران تلاش داشت تا ایران را صنعتی و پیشرفته کند، اما به دلیل عدم همراهی و آمادگی ذهنی جامعه برای پذیرش تحولات بنیادین اجتماعی و سیاسی که همزمان با رشد اقتصادی لازم و ملزوم یکدیگر بودند، این فرآیند را با چالش روبرو ساخت.

این نمونه تاریخی بخوبی نشان می دهد که دموکراسی و توسعه

پایدار تنها با اقدامات از بالا به پایین و در یک بازه زمانی کوتاه حاصل نمی شود. بلکه نیازمند یک فرآیند تدریجی و ارگانیک است که در آن آگاهی عمومی، نهادهای مدنی و آمادگی ذهنی جامعه می باید همزمان با رشد اقتصادی تکامل پیدا کند.

در دوران بی مانند پهلوی، گامهای بزرگی در راستای مدرنیزاسیون برداشته شد. توسعه آموزش و پرورش، گسترش رسانهها (رادیو، تلویزیون و مطبوعات)، و افزایش سفرهای خارجی به رشد آگاهی و تحول ذهنی جامعه کمک شایانی کرد. این اقدامات، زیرساختهای لازم برای شکل گیری یک جامعه مدرن را فراهم کردند و به تدریج میل به مشارکت سیاسی در میان مردم را افزایش دادند. این تحولات را می توان گام نخست برای آمادگی اجتماعی و ذهنی مردم برای پذیرش مسئولیتهای شهروندی و در نهایت، مشارکت در فرآیند سیاسی دانست. در واقع، رشد کمی و کیفی این نهادها و زیرساختها، نوعی "خودسازی اجتماعی" را آغاز کرد که بدون آن، هرگونه تلاش برای دموکراتیزاسیون با شکست مواجه می شد. با این حال، روند دموکراتیزاسیون به دلایل مختلفی دچار اختلال شد. مهمترین این عوامل عبارتند از:

فشارهای خارجی و مداخلات بین المللی: زیاده خواهی برخی کشورهای غربی برای دسترسی به منابع نفتی ایران و فشارهای آنها بر حکومت، به بی ثباتی سیاسی دامن زد. همچنین، حمایت همین کشورهای زیاده خواه از برخی گروههای مخالف، به روند طبیعی تحولات داخلی آسیب رساند و اعتماد عمومی را نسبت به حاکمیت تضعیف می کرد.

مقاومت درونی و تضادهای سیاسی: ترورهای نافرجام علیه شخص شاهنشاه و فعالیتهای مخرب برخی گروههای سیاسی، مانند حزب توده و جریانهای مذهبی، نشان دهنده این واقعیت بود که این نیروها به جای درک رشد سریع کشور از هر نظر و همکاری برای نهادینه کردن دموکراسی، به دنبال براندازی و کسب قدرت سیاسی به هر قیمتی بودند. این گروهها، که بنا بر دیدگاههای ایدئولوژیکیشان اصولاً به دموکراسی باور نداشته و بدان پایبند نیز نبودند، با تحلیل های ایدئولوژیک خود، به دنبال سرنگونی نظام بودند. این شرایط، فضای سیاسی را رادیکالیزه کرد و می کوشید امکان هرگونه اصلاح و گذار تدریجی بسوی دموکراتیزاسیون را از بین ببرد.

بنابراین، می توان گفت که هرچند فرآیند مدرنیزاسیون در دوران با شکوه پهلوی، زیرساختهای ذهنی و اجتماعی لازم برای دموکراتیزاسیون را فراهم کرد، اما به دلیل عدم همراهی کامل جامعه با این تغییرات مثبت، و از همه مهمتر، مداخلات خارجی و فعالیتهای مخرب نیروهای داخلی مخالف با دموکراسی، این فرآیند دچار اختلال شد. در نتیجه، این دو فرآیند - رابطه دموکراسی و توسعه اقتصادی - در ایران، آنگونه که می بایست، همگام و همسو پیش نرفتند و این امر به وقوع تحولاتی ناخواسته منجر شد.

کار شایسته، دستمزد شرافتمندانه و سرپناه آبرومندانه حق همه ایرانیان است!

ستون آزاد

تحلیل راهبردی
سکون سیاسی
و

سروش مرادی

پیشنهادی به نخبگان سیاسی و رسانه ای

بر اساس تحلیل ارائه شده، یک مسئولیت تاریخی بر عهده فعالان سیاسی، رسانه‌های فارسی‌زبان و چهره‌های تأثیرگذار در فضای مجازی قرار می‌گیرد. پیشنهاد می‌شود که این جریان‌ها، از تمرکز بر سناریوهای مبتنی بر مداخله خارجی که به شکل‌گیری امید کاذب و انفعال اجتماعی می‌انجامد، پرهیز کنند. پرداختن هیجانی و نامتناسب به اخباری با ارزش راهبردی اندک، مانند تحرکات نظامی احتمالی یا اغراق در تأثیر مکانیسم‌های بین‌المللی، تنها به تعمیق وضعیت تعلیق کمک می‌کند.

در مقابل، توصیه می‌شود که گفت‌وگو غالب به سمت تبیین یک اصل بنیادین و حیاتی هدایت شود: پیوند ناگسستنی میان آزادی و استقلال.

ضروری است برای افکار عمومی روشن شود که هرگونه گذار سیاسی که متکی بر نیروی خارجی باشد، ایران را در معرض خطر تبدیل شدن به یک مستعمره نوین (نئو کلونی) قرار می‌دهد؛ کشوری که در ظاهر مستقل، اما در عمل، فاقد توانایی تصمیم‌گیری مستقل در مسائل حیاتی داخلی و بین‌المللی است. باید بر این میراث تاریخی تأکید کرد که مبارزات مردم ایران همواره برای هر دو آرمان، یعنی آزادی و استقلال، صورت گرفته است و نباید خون‌هایی که در این مسیر ریخته شده را نادیده گرفت.

پیام اصلی باید این باشد که تنها راه تضمین آینده‌ای آزاد و مستقل، قیامی متکی بر اراده و نیروی ملی است. این تنها مسیری است که تضمین می‌کند ایران فردا بتواند در عرصه جهانی، بر اساس منافع ملی خود و بدون نیاز به کسب اجازه از قدرت‌های خارجی، مستقلاً تصمیم‌گیری کند و سرنوشت خود را به دست خویش رقم بزند.



تحلیل استراتژیک شرایط کنونی ایران، از وجود یک سکون سیاسی معنادار در سطح جامعه حکایت دارد که عمده‌تأ ناشی از معطوف شدن توجه عمومی به متغیرهای خارجی است. جامعه در وضعیت انتظار راهبردی برای وقوع رخدادهایی نظیر فعال‌سازی "مکانیسم ماشه" یا تشدید تنش‌های ژئوپلیتیک منطقه‌ای قرار گرفته است. این وضعیت انفعال، توسط گفت‌وگو غالب در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی تقویت می‌شود؛ گفت‌وگویی که با تمرکز بر تحولات بیرونی، ناخواسته ابتکار عمل را از نیروهای داخلی سلب کرده و کنشگری مؤثر را به تعویق می‌اندازد.

امروز، این چرخه در حال تکرار با ابعاد پیچیده‌تر است. این تعلیق در سپهر سیاسی کشور، به حاکمیت اجازه می‌دهد تا ضمن مدیریت بحران‌های خارجی، به ترمیم شکاف‌های امنیتی و تحکیم پایگاه‌های قدرت خود بپردازد. در واقع، هر روز که جامعه در انتظار یک عامل بیرونی باقی می‌ماند، فرصتی برای تجدید قوا و افزایش تاب‌آوری سیستم در برابر فشارهای داخلی آینده فراهم می‌شود.

از این منظر، فرصت کنونی برای ایجاد تغییرات بنیادین، یک پنجره استراتژیک (استراتژیک ویندو) است که به شدت به عامل زمان وابسته است. تأکید بر کنشگری داخلی تنها یک انتخاب نیست، بلکه یک ضرورت برای جلوگیری از دو سناریوی خطرناک است: نخست، قدرت‌گیری مجدد ساختار فعلی، و دوم، تحقق تغییر از طریق مداخله خارجی. هرگونه تحول بنیادین که نه از بطن اراده ملی، بلکه توسط عوامل خارجی رقم بخورد، کشور را با خطر خدشه‌دار شدن استقلال ملی و حاکمیت سیاسی در بلندمدت مواجه می‌سازد. در چنین شرایطی، یک وابستگی ساختاری به قدرت‌های خارجی شکل می‌گیرد که در آن، منافع ملی در چهارچوب منافع آن قدرت‌ها تعریف شده و توسعه پایدار کشور به دلیل فقدان توانایی تصمیم‌گیری مستقل، مختل خواهد شد. این امر، جایگاه ایران در عرصه جهانی را تضعیف کرده و کشور را در وضعیتی قرار می‌دهد که همانند برخی قدرت‌های اقتصادی بزرگ که در معادلات کلان ژئوپلیتیک استقلال عمل محدودی دارند، توانایی نقش‌آفرینی مستقل را از دست خواهد داد.

میهن خود را رها می‌کنیم!

جنبش ملی بپا می‌کنیم

"چرا رضا پهلوی؟! چرا فقط او هدف استراتژیک تمام جبهه‌هاست؟"

ستون آزاد



در سیاست، تغییر قدرت با ناممکن‌ها ممکن نمی‌شود، با استراتژی تغییر در ممکن‌ها به دست می‌آید، چرا که حقیقت از مسیر شعار عبور نمی‌کند؛ واقعیت‌هاست که مسیر را می‌سازد، و این واقعیت امروز، پیش روی ماست. از کمونیست‌های بازنشسته تا لیبرال‌های میانه‌رو، از چپ‌های همیشه نگران تا شاعران سیاسی، از جریان‌های مدعی سکولار دموکراسی تا مدافعان درس‌ناخوانده از ایدئولوژی‌های شکست‌خورده، همه در یک جبهه به اجبار به اجماع رسیده‌اند؛ تخریب و خاموش کردن رضا پهلوی.

نوشته ای که در برابر شما قرار دارد؛ از طریق فضای مجازی به دست ما رسیده است و شوربختانه، هیچ آگاهی از نام نویسنده این مقاله نداریم. بنا بر درستی درونمایه این نوشتار، مناسب دیدیم تا آن را در برابر چشمان شما نیز قرار دهیم.

نباشد کم رونق خواهد بود. جنگ رقبای سیاسی، بیش از آنکه برای ایران باشد، جنگ بر سر صندلی‌هاست. وقتی همه جبهه‌های متضاد، با وجود بی‌اعتمادی و بی‌اعتقادی به یکدیگر، بر حذف ۱ نفر توافق دارند، این احتمال قوت می‌گیرد که مسیر آن رقیب درست است.

تاریخ می‌گوید کسی که بیشترین آتش را بر سرش می‌ریزند، یا بزرگترین تهدید برای وضع موجود است، یا بزرگترین فرصت برای تغییر. شدت حمله‌ها پیامی روشن دارد؛ مسئله رضا پهلوی، برنامه یا ایدئولوژی نیست، مسئله این است که او می‌تواند پیروز شود.



اتحاد علیه ۱ نفر، در صحنه سیاست، بیش از آنکه نشانه ضعف او باشد، نشانه موقعیت استراتژیک و خطرناک برای رقبای اوست. برای مشروعیت حاکمیت، سرمایه اجتماعی حرف نخست را می‌زند. رضا پهلوی وارث برندی تاریخ‌ساز در گذشته ایران است. چه از او خوشمان بیاید، چه از او متنفر باشیم، اما او این امتیاز ارزشمند را دارد و در حافظه جمعی میلیون‌ها ایرانی حک است. پس از ۴۶ سال و آزمون‌های هر روز بدتر از دیروز، شرایط کشور همواره از بد به بدتر رسیده به خصوص در شرایط بحران خیز اکنون، این سرمایه را نه می‌توان نادیده گرفت و نه با چند بیانی، چند لایو اینستاگرامی، یا... این واقعیت را به حاشیه راند. این نقطه آغاز، برای بسیاری از مدعیان سیاسی به معنای عقب‌افتادن از خط شروع است.

اپوزیسیون موازی (نامی که نه انکار واقعیت، بلکه تحقیر آن است) ۴۵ سال در آزادی خیالی، رویاهای دست‌نیافتنی را بر هم بافته و در هم تنیده تا بقای خود را در این آشوب سیاسی تضمین کند. اما در سوی دیگر، رضا پهلوی، با وجود جایگاه نمادینش، کوشیده موضع اش را در عدم وابستگی به ایدئولوژی‌های پوسیده، و جریان‌های حاشیه‌ای، شفاف بیان کند. او با برنامه پا به میدان نهاده، می‌توان با آن مخالف بود، می‌توان آن را نقد کرد، اما نمی‌توان انکارش کرد چرا که او خطوط کلی خود را شفاف و مکتوب ارائه داده است. در مقابل، بسیاری از گروه‌های مخالف او سال‌هاست در نهضت شعارتراشی، با واژه‌های "گذار"، "دموکراسی"، و "آزادی" مشغول جمله‌سازی‌اند.

در نبود برنامه و برنامه‌ریزی، بهترین دفاع، حمله است، حمله به کسی که برنامه دارد، زیرا وجود او ضعف دیگران را عریان می‌کند. کم‌کم باورمان می‌شود مخالفان رضا پهلوی، یا به بیانی شفاف و سادتر، مخالفان بی‌ایده و بی‌برنامه، نگران "دیکتاتوری آینده" نیستند، نگران از دست دادن جایگاه خود هستند. در ذهن بسیاری از مدعیان، تغییر حکومت فرصتیست برای گرفتن سهمی از قدرت. پهلوی برای آن‌ها نه یک رقیب سیاسی، که مانعی مطلق است. مانعی که اگر دوام آورد، بی‌شک جای دیگران اگر بی رونق

بهداشت و درمان باکیفیت و رایگان حق همه ایرانیان است!

سیاست نگاه به شرق: رویای "ائتلاف استراتژیک" و کابوس واقعیت

محمد صدر، که هموند (عضو) منصوب شده از سوی خامنه ای در مجمع تشخیص مصلحت نظام است، تازگیها در گفتگویی با تلویزیون جمهوری اسلامی اعلام کرد: "در جریان جنگ اخیر و جنگ قبل از آن میان جمهوری اسلامی و اسرائیل، این تردید به وجود آمده بود که چرا اسرائیل دقیقاً از مکانهای تجهیزات پدافند هوایی ایران مطلع است؟" او افزود که هم ارزیابی‌اش و هم اطلاعاتی که به او رسیده، حاکی است که: "روسها اطلاعات تمام مراکز پدافندی را به اسرائیلیها داده بودند". روسها این «صدر ضمن اشاره به "نامردی روسیه" و با تاکید بر اینکه: جوری هستند"، در رابطه با جریان جنگ ۱۲ روزه جمهوری اسلامی و اسرائیل ادامه داد: "مشخص شد که پیمان استراتژیک جمهوری اسلامی و روسیه کشک است".

به نگر ما این گفتگو دربرگیرنده نکات بسیار مهمی است؛ از یکسو آشکار می‌سازد که بخشی از نهاد قدرت در ایران حسابی از "متحد استراتژیک" خود دلخور است و برایشان روشن شده که در عرصه دیپلماسی جهان دست به دست شده و بازی می‌خورند. و از سوی دیگر نمایانگر این واقعیت است که سیاستهای نگاه به شرق خامنه ای تا چه اندازه بی پایه و اساس بوده و با صرف هزینه های گزاف و پرداخت باجهای فراوان، سربز نگاه دست جمهوری اسلامی را در پوست گردو گذاشته و وی را تنها می‌گذارند. این در حالی است که آمریکا آشکارا از متحدانش در سراسر جهان چه از نظر مالی و چه از نظر تجهیزات نظامی و اطلاعاتی عملاً پشتیبانی می‌کند.

در دنیای پیچیده دیپلماسی و روابط بین‌الملل، هیچ‌چیز به اندازه اعتماد و وفاداری میان متحدان حیاتی نیست. اما آنچه طی ماههای اخیر و بویژه پس از تشدید درگیریها میان جمهوری اسلامی و اسرائیل رخ داده، پرده از واقعیتی تلخ و سرنوشت ساز برداشته است. سخنان اخیر محمد صدر، هموند "مجمع تشخیص مصلحت نظام"، تنها یک افشاگری ساده نیست، بلکه اعتراف به شکستی استراتژیک است که حاصل سالها سرمایه گذاری بی حاصل بر روی یک "توهم" بوده است. صدر در گفتگوی خود، به صراحت از "نامردی روسیه" سخن می‌گوید و مدعی می‌شود که اطلاعات حساس پدافند هوایی ایران به دست اسرائیلی‌ها رسیده، آن هم از طریق همان "متحد استراتژیک" که جمهوری اسلامی سالها بر طبل دوستی و هم پیمانی با آن کوبیده است. او با تلخی، پیمان استراتژیک با روسیه را "کشک" می‌خواند. این واژه، بیش از هر چیز دیگری، عمق سرخوردگی و شکست درونی بخشی از حاکمیت را نمایان می‌سازد؛ شکستی که از سالها سیاست "نگاه به شرق" و دشمنی با غرب، به‌ویژه آمریکا، نشئت می‌گیرد.

سیاست "ضدامپریالیستی" و مقابله با آمریکا، به ستون فقرات سیاست خارجی جمهوری ننگین اسلامی تبدیل شده است. این سیاست، با ادعای ایستادگی در برابر سلطه جهانی، در عمل، کشور را به سمت انزوای بین‌المللی سوق داده و به ائتلافهای شکننده‌ای مانند آنچه با روسیه شکل گرفته، گره زده است. در حالی که حاکمیت هزینه سنگین مالی و انسانی برای این سیاست را از جیب ملت می‌پردازد، مردم ایران روزبروز با مشکلات اقتصادی، تحریمهای فلج کننده و فشارهای امنیتی فزاینده مواجه می‌شوند. اما این سیاستها در بزنگاه‌های حساس، کاملاً ناکارآمدی



خود را نشان می‌دهند. در حالی که آمریکا در بحرانهای جهانی، تمام قد از متحدان خود چه از نظر نظامی، مالی و اطلاعاتی حمایت می‌کند، ائتلاف ایران با روسیه به یک توافق یکطرفه و منفعت طلبانه از سوی کرملین تبدیل شده است. روسیه که به دلیل جنگ اوکراین تحت فشار شدید غرب قرار دارد، از هر ابزاری برای تأمین منافع خود استفاده می‌کند و به سادگی، اطلاعات حیاتی "شریک" خود را در ازای منافعش معامله می‌کند. این اتفاق، نشان می‌دهد که سیاست خارجی ایران نه بر اساس اصول و منافع ملی، بلکه بر پایه ایدئولوژی و شعارهای توخالی بنا شده است. شعارهایی که در عمل، هیچ فایده‌ای برای کشور نداشته و تنها به انزوا، تحقیر و از دست رفتن سرمایه‌های ملی منجر شده است.

شکست سیاستهای خارجی جمهوری اسلامی، باید زنگ خطری برای تمامی جریانهای سیاسی در ایران، به ویژه آن دسته از "ضدامپریالیست"هایی باشد که همچنان بر طبل دشمنی با غرب می‌کوبند. واقعیتهای موجود به روشنی نشان می‌دهند که "ضد امپریالیسم" در قامت شعار و ایدئولوژی، تنها یک ابزار برای توجیه سیاستهای شکست‌خورده ای است که هزینه اش را مردم رنجیده‌میهن ما می‌پردازند. این دیدگاه، کشور را در یک بازی پیچیده جهانی، به مهره ای بازی خورده و قابل معامله تبدیل کرده است.

این درسها، به ویژه برای ملیگرایان ایرانی حیاتی است. ایران باید به جای سرمایه گذاری بر روی ائتلافهای نامطمئن و ایدئولوژیک، به سیاست خارجی ای مبتنی بر منافع ملی و اصول واقع گرایانه روی آورد. سیاست جهانی پیچیده تر از آن است که بتوان با شعار و توهم به جنگ آن رفت. آینده کشور نه در انزوا و دشمنی، بلکه در دیپلماسی هوشمند، شناسایی منافع واقعی و ایجاد روابط پایدار با تمامی کشورها بر اساس احترام متقابل است. تنها با درک این واقعیت است که می‌توان ایران را از باتلاق انزوا و تحقیر نجات داد و راه را برای پیشرفت و رفاه مردم باز کرد. و این تنها با سرنگونی این رژیم ایران ستیز و برقراری سامانه ای که منافع ملت ایران و توسعه اقتصادی، صنعتی، سیاسی و فرهنگی از اولویتهای سیاستگزاری آن باشد، امکانپذیر است.



سرنگون باد جمهوری اسلامی جنگ افروز!



نه یک مهران، که ایران مهران ها دارد؛

در رسای فرزندان دلاور ایران

این خاک قرنهایست که با خون فرزندان آبباری می شود؛ خونی که برای حفظ شرف، استقلال و آزادی ریخته شده است. نامها می آیند و می روند، اما داستان مبارزه ادامه دارد. امروز، ایران بار دیگر سوگوار یکی از فرزندان خود است. **مهران بهرامیان**، نامی که زین پس در کنار هزاران نام دیگر، در دفتر تاریخ مقاومت این سرزمین ثبت خواهد شد. هر اعدام، نه تنها پایان یک زندگی، بلکه زخم عمیقی بر پیکر یک ملت است. زخمی که روح و روان هازمان (جامعه) را می آزارد و پرسشی برای یافتن پاسخ در ذهنها می کارد: **امتداد این شب سیاه، تا کجا؟**

"بوم شب" و "ضجه کرکسها" استعاره ای تلخ از تاریکی و ویرانی است. این صداها، نغمه های شومی هستند که بر فراز این کهن دیار طنین اندازند. اما این تاریکی، ابدی نیست. درست مانند اینکه شب هر چقدر هم تاریک باشد، در نهایت به پگاه می رسد، این دوره نیز به پایان خواهد رسید. این مبارزات، این جانفشانیها و این غمهای مشترک، همان بذرهایی هستند که در دل سیاهی کاشته می شوند تا روزی به درختان تنومند آزادی تبدیل گردند. هر قطره خون، هر اشک و هر فریاد، سوخت موتور حرکت به سوی دگرگونی و رهایی است.

مقاومت، تنها در برابر زور و ستم نیست؛ بلکه در حفظ امید در سخت ترین شرایط است. این اعدامها و سرکوبها، هدفشان خاموش کردن شعله امید در دل مردم است، اما تاریخ نشان داده که **هرگز پیروز نخواهند شد.** هر بار که فریاد آزادی خاموش می شود، از خاکستر آن صدها فریاد دیگر برمی خیزد. این اعدامها، ترس نمی آفرینند، بلکه عزم را جزم تر و ایمان را قویتر می کنند. زوزه گرگها، هر چقدر هم بلند باشد، در نهایت در گلوهایشان فشرده خواهد شد. این مبارزه، نه تنها در خیابانها، بلکه در دلها، در خانه ها و در ذهنها در جریان است.

روز آزادی فرا خواهد رسید؛ روزی که ناقوس اعدام برای همیشه خاموش می شود و "بوم شب" و "ضجه کرکسها" تنها خاطره ای دور و دردناک خواهند بود. آن روز، آسمان ایران با پرندگان آزاد و آوازخوان پُر خواهد شد و سیاهی جای خود را به روشنایی پاک و بی انتهای آزادی خواهد داد.

مبارزه برای آزادی، سفری طولانی و پرفراز و نشیب است، اما هر گام به سوی مقصد، گامی به سوی پایان این شب طولانی است. ایمان به آزادی و عدالت، همان نیرویی است که راه را روشن نگه می دارد. این راه، راهی است که توسط جاپیدنمان آزادی مانند **بهرامیان ها، رهنوردها، شکاری ها، شاکرمی ها و ...** هموار شده است. ما به یاد آنها، و برای آنها، این راه را تا رسیدن به مقصد ادامه خواهیم داد.

ایمان داشته باشیم، آن روز دور نیست. روزی که همه ما شاهد پرواز پرند ه های آزاد بر فراز ایرانی آزاد خواهیم بود و با غرور، داستان قهرمانان این راه را برای نسل های آینده باز خواهیم گفت.

دور نیست رستاخیز ملت ایران



نه به زندان، نه به شکنجه، نه به اعدام و نه به جمهوری ننگین اسلامی!

مسئولیت علی خامنه ای در خلق بحرانهای اقتصادی و سیاسی

سخنان اخیر علی خامنه ای، رهبر جمهوری واپسگرای اسلامی، در مورد وضعیت "نه جنگ، نه صلح" که آنرا "فضای خوبی نیست، و ضرر و خطر" خوانده، اگرچه در نگاه نخست یک اعتراف به شکست به نظر می رسد، اما در باطن یک مانور سیاسی هوشمندانه برای فریب افکار عمومی است. این سخنان، تلاشی است تا با همصدا شدن با انتقادات مردم، خود را در جایگاه منتقدین قرار دهد، در حالی که خود او معمار اصلی این وضعیت بحرانی و نابسامان است.

در طول بیش از سه دهه رهبری، سیاستهای خارجی و داخلی علی خامنه ای، به ویژه در قبال غرب، بر پایه اصل "مقاومت و عدم سازش" بنا شده است. این رویکرد، منجر به انزوای بین المللی ایران، تحمیل تحریمهای فلج کننده و ایجاد وضعیتی شده که در آن نه امکان یک صلح پایدار وجود دارد و نه توانایی یک جنگ تمام عیار. این وضعیت، به رهبر مفلوک جمهوری اسلامی اجازه داده تا مسئولیت هرگونه ناکارآمدی اقتصادی و سیاسی را به گردن "دشمن" بیندازد و از پاسخگویی در قبال تصمیمات خود شانه خالی کند.

کوپن: ابزاری برای انحراف و سرکوب اقتصادی

در همین چارچوب فریبکارانه، طرح احتمالی بازگشت به سیستم کالابریک (کوپن) مطرح می شود. این طرح نه تنها راه حلی برای بحران نیست، بلکه تلاشی است برای انحراف توجه عموم از ریشه های اصلی مشکلات. سیستم کالابریک، که یک بار در دهه شصت و در شرایط جنگی به اجرا درآمد، امروز ابزاری برای کنترل و وابسته سازی مردم به دولت است. این سیستم، به جای ایجاد اقتصاد پویا و رقابتی، مردم را به دریافت جیره ای، از کالاهای اساسی وابسته می کند و با ایجاد رانتهای جدید، فساد را در تمامی لایه های مدیریتی و توزیعی گسترش می دهد. هدف واقعی از این طرح، نه کمک به مردم، بلکه مدیریت نارضائیتها و پیش گیری از اعتراضات گسترده در بنبوحه بحرانهای اقتصادی است. حاکمیت با ایجاد یک سیستم وابستگی، تلاش می کند تا مردم را از مطالبه گری حقوق بنیادین خود، همچون ثبات اقتصادی و آزادیهای سیاسی، باز دارد.

وضعیت "نه جنگ، نه صلح" به خامنه ای جنایتکار این امکان را داده تا با اتکا به یک شرایط اضطراری دائمی، هرگونه مخالفتی را به بهانه "همکاری با دشمن" سرکوب کند. در این وضعیت، نیروهای امنیتی و نظامی تقویت شده اند و منابع کشور به جای سرمایه گذاری در زیرساختها و تولید، صرف پروژه های نظامی و منطقه ای می شوند که هیچ سود مستقیمی برای مردم ندارند. این امر، چرخه فساد سیستماتیک را تکمیل کرده و به از بین رفتن هرگونه شفافیت و پاسخگویی منجر شده است.

در پایان، سخنان علی خامنه ای را نمی توان صرفاً یک اعتراف دیر هنگام دانست. این سخنان، بخشی از یک استراتژی پیچیده برای حفظ قدرت و بقای نظامی است که رنج و فقر مردم را به عنوان ابزار فریب و کنترل به کار می گیرد. حقیقت این است که تا زمانی که این وضعیت "نه جنگ، نه صلح" به دست معمار اصلی آن پابرجا باشد، فقر و فلاکت اقتصادی نیز بر زندگی مردم ایران ادامه دار خواهد بود. تنها راه برون رفت از این وضعیت "نه جنگ و نه صلح" و دستیابی به صلح و امنیت واقعی، سرنگونی رژیم ننگین اسلامی و برقراری سامانه شاهنشاهی ایران است.

از رجزخوانی تا زانو زدن در برابر مکانیسم ماشه!!

هیات نمایندگی جمهوری ننگین اسلامی در مذاکرات اخیر خود با سرویس سیاست خارجی اتحادیه اروپا، بار دیگر نشان داد که ادبیات تند و رجزخوانیهای پیشین، اکنون جای خود را به موضعی انفعالی و در برخی موارد، حتی عقب نشینی داده است. تهدید اروپاییها مبنی بر فعال سازی مکانیسم ماشه، که می تواند تحریمهای بین المللی را بازگرداند، طوری رژیم را از نفس انداخته و آنها در موقعیتی قرار داده که دیگر حتی توانایی تهدید کلامی را هم از دست داده است. این چرخش ناگهانی، تناقضی آشکار میان شعارهای پررنگ و تند و تیز در گذشته و تلخی واقعیت کنونی آنها را به نمایش می گذارد.

یادآوری رجزخوانی های پیشین فرماندهان سپاه و عریده کشی های جنگ طلبانه، در مقایسه با انفعال فعلی نمایندگان، این پرسش را به ذهن متبادر می کند که آیا این حکومت واقعاً پشتوانه ای برای مواضع خود دارد؟ پاسخ به این پرسش که قطعاً نه می باشد؛ بیش از هر چیز، ریشه در ناکارآمدی و فساد گسترده درونی "نظام اسلامی" دارد. هنگامی که "نظام" قادر به حفاظت از بالاترین مقامهای نظامی خود نیست و امنیت داخلی حتی برای حفظ بالاترین "شخصیتهای نظامی" خود را از دست می دهد، طبیعی است که در عرصه بین المللی نیز نمی تواند موضعی قاطع داشته باشد. فقدان قدرت و اقتدار واقعی، چننه مذاکرات آنها را خالی کرده و برگهایی به عنوان "برگ برنده" در دست داشته را نیز، از دست "هیات نمایندگی" خارج ساخته است.

این وضعیت در حالی رخ می دهد که مردم ایران با مشکلات معیشتی بی سابقه ای دست و پنجه نرم می کنند و روز به روز هم دامنه این مشکلات ژرفتر و گسترده تر می شوند. گسترده گی فقر و نداری به حدی رسیده که برخی افراد برای سرپناه حتی به گورها پناه می برند، در چنین وضعیتی آیا براستی "مقامات" درگیر مذاکرات بین المللی، خواهان چانه زنی برای گرفتن امتیاز بیشتر هستند؟! در چنین شرایطی، این پرسش مطرح می شود که هیات نمایندگی قرار است از چه چیزی دفاع کند؟ آیا از حق مردم برای دسترسی به برق و آب دفاع می کند؟ یا برای تأمین نان و مسکن آنها در تلاش است؟ در حالی که جامعه با بحرانهای اقتصادی و اجتماعی عمیق دست و پنجه نرم می کند، مذاکرات هسته ای از واقعیتهای زندگی روزانه مردم بسیار دور شده است.

نتیجه این شرایط، آشکار شدن تهی بودن دست این حکومت ستمگر است. این حکومت نه تنها در تأمین حداقلهای زندگی برای مردم ناتوان است، بلکه در عرصه بین المللی نیز توان مقابله با فشارهای خارجی را از دست داده است. از دست رفتن قدرت بازدارندگی و اتکا به شعارهای توخالی، نشان می دهد که تهدیدات پیشین بیشتر نوعی بلوف بوده تا قدرتی واقعی. این وضعیت، آینده ای نامشخص و پرابهام را برای کشور رقم می زند، چرا که هیات مذاکره کننده هیچ برگ برنده ای برای بقای خودش هم در دست ندارد چه رسد به "دفاع از منافع ملی"! و اساساً چشم به نتیجه "مذاکرات" دوختن، که آیا می تواند گشایشی برای عبور از مشکلات کنونی ملت ایران ایجاد کند، امری باطل و غیر معقول است. جمهوری کودک کش اسلامی برای بقای خود مذاکره می کند، مردم ما نیز برای بقای خود، خود باید سرنوشتش را بدست بگیرد. برای این منظور و برای رقم زدن آینده ای نوید بخش نخست باید با همبستگی و سازماندهی مبارزات، این رژیم را به گورستان تاریخ سپرد و سپس راه بهروزی و سعادت در پیش گرفت.

پیش به سوی تشکیل هسته های مخفی - مبارزاتی از گروههای گوناگون اجتماعی!

ضرورت سازماندهی و اتحاد نیروهای ملیگرا برای رهایی ایران

در شرایطی که جمهوری ننگین اسلامی با بحرانهای عمیق اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دست و پنجه نرم می کند، و هشدارهای داخلی درباره پیآمدهای فعال سازی مکانیسم ماشه و احتمال وقوع یک خیزش اعتراضی جدید مطرح می شود، وظیفه نیروهای مبارز ملیگرا و میهن پرست بیش از پیش اهمیت پیدا می کند. درک شرایط مشخص کنونی و اقدام عملی مشخص و هماهنگ جهت پاسخگویی به این ضرورت ملی، وظیفه تک تک و جمعی ما میهن پرستان است. نامه محرمانه وزارت اطلاعات مبنی بر پیامدهای وخیم اقتصادی و اجتماعی ناشی از تحریمها، از آن میان توقف فروش نفت، افزایش بیکاری، کاهش قدرت خرید مردم و تشدید نارضایتی های عمومی، نشان دهنده درک حکومت از آسیب پذیریهای خود است. این وضعیت، فرصتی تاریخی را برای نیروهای سرنگونی خواه فراهم می سازد تا با یک رویکرد سازمان یافته، مبارزات مردم را به سمت پیروزی هدایت کنند. تجربه خیزشهای مردمی سالهای گذشته در ایران ثابت کرده است و همانگونه که بارها اشاره کرده ایم؛ **حتی بزرگترین و فراگیرترین اعتراضات نیز، بدون سازماندهی، رهبری و برنامه مشخص، در برابر یک رژیم سرکوبگر به سرانجام نخواهند رسید.** در چنین شرایطی، وظیفه نیروهای ملیگرا و مبارز، شرکت فعال در مبارزات جاری مردم است. این مشارکت باید با هدف ارتقاء و سازماندهی تدریجی این مبارزات صورت گیرد.

نیروهای میدانی، بویژه جوانان رزمنده و میهن پرست، نیاز به رهنمودهای مبارزاتی منسجم و یکدست دارند. این رهنمودها باید از طریق نشستها و هماهنگی های منظم میان نمایندگان نیروهای مبارز تدوین شوند. هدف از این کار، تبدیل مبارزات پراکنده کنونی به یک جنبش سراسری و فراگیر با اهداف مشخص است. به باور ما این سازماندهی باید در بر گیرنده این موارد باشد:

تدوین شعارهای مناسب و جهت دهنده که همسو با خواسته های مردم و در جهت سرنگونی رژیم باشند.
ایجاد شبکه های ارتباطی منسجم؛ برای هماهنگی اقدامات و انتقال اطلاعات میان نیروهای میدانی.
ترسیم نقشه راه مبارزاتی مبنی بر مشخص ساختن استراتژی و تاکتیکهای متنوع و غافلگیرکننده برای نیروهای میدانی درون مرز تا جاییکه حتی اگر ارتباط به هر دلیل قطع شد، آنان خود توان تشخیص راه و تصمیم گیریهای قاطع را داشته باشند.
این کارزار سترگ، تنها با اتحاد و همبستگی تمام نیروهای ملیگرا، از آن میان پادشاهی خواهان و میهن پرستان، به نتیجه خواهد رسید. با درک و دریافت لزوم این امر که؛ کلید پیروزی این اتحاد است، باید فعالیتهای نیروهای مبارز در خارج از کشور نیز با همین هدف سازماندهی شود. بر این باوریم که: مبارزه برای رهایی ایران یک امر جدی است و در این خصوص نیاز به نیروهای جدی و از خود گذشته دارد. با گزینش **افرادی که برپایی و سازماندهی انقلاب؛ امر تخصصی آنهاست،** باید به ایجاد یک نیروی هماهنگ کننده پرداخته شود تا بتوان با ارائه رهنمودهای مشخص مبارزاتی به مردم، نیروهای داخل ایران و فعالان سیاسی برون مرز، امر انقلاب ملی سازمان یافته تر به پیش رانده شود.

این اتحاد باید بر مبنای کار جمعی، جدیتی بی نظیر و تلاشی شبانه روزی بنا شود. تنها با یک برنامه مدون و رهبری مشخص می توان مبارزات مردم را سازماندهی کرد و رژیم ستمگر را به گورستان تاریخ سپرد. پیروزی ملت ایران، نه در مبارزات پراکنده، بلکه در یک کارزار هماهنگ و متشکل است که توسط نیروهای ملیگرا و میهن پرست، با یکدیگر و در کنار مردم، به پیش برده می شود.

آینده ایران به میزان جدیت و توانمندی این نیروها در سازماندهی و اتحاد بستگی دارد.

آزادی، مسئولیت و مرزهای آن: نگاهی به یک معادله نسبتاً پیچیده

مفهوم آزادی اغلب به عنوان یک حق مطلق و بی پایان در نظر گرفته می شود؛ انگار که هر کس می تواند هر کاری را که می خواهد، بدون هیچ محدودیتی انجام دهد. اما این دیدگاه ساده انگارانه، حقیقت مهمی را نادیده می گیرد: **آزادی واقعی، همیشه با مسئولیت همراه است.** این دو، مانند دو روی یک سکه اند. مرز آزادی شما دقیقاً از جایی شروع می شود که آزادی و حقوق دیگران به خطر می افتد.



آزادی بیان؛ حق یا مسئولیت؟ هنگامی صحبت از آزادی می شود، این پرسش پیش می آید که آیا می توان هر چیزی را به زبان آورد؟ پاسخ این است که خیر. اینجاست که نقش مخاطب و گوینده مشخص می شود. همانطور که سعدی می گوید، "شنونده باید عاقل باشد." این جمله به شنونده توصیه می کند که با هوشمندی به سخنان گوش دهد و هر حرفی را نپذیرد. اما این به هیچ وجه به گوینده اجازه نمی دهد که هر دروغ، تهمت، یا حرفی را که به جامعه آسیب می رساند، به نام آزادی بیان منتشر کند. هر سخنی که به نفرت پراکنی، خشونت یا تضعیف حقوق دیگران منجر شود، از محدوده آزادی خارج است، زیرا حقوق مخاطب نیز به اندازه حق گوینده اهمیت دارد. هر شهروندی حق دارد از اطلاعات درست و قابل اعتماد برخوردار باشد و در برابر سخنان مضر محافظت شود. **آزادی بیان یک ابزار قدرتمند برای پیشرفت و آگاهی است، نه یک سلاح برای آسیب زدن به دیگران.** یکی از چالشهای مهم در میان ملیگرایان ایران امروز، رابطه آن با جستار آزادی است.

آستانه تحمل یک ملیگرای واقعی در برابر آزادی باید بسیار گسترده باشد. چرا که آزادی، پیش نیاز اصلی برای رشد و شکوفایی یک ملت است. ملیگرایی که آزادیهای فردی و اجتماعی را عملاً به رسمیت نشناسد و به اشکال گوناگون آنها سرکوب کند، در واقع به ریشه های خود ضربه می زند. **یک ملت با شهروندان آگاه، منتقد و آزاد، بسیار توانمند تر از ملتی است که در ترس و سکوت به سر می برد.** بر این باوریم که آزادیخواهی واقعی و ملیگرایی بالنده، در تضاد با هم نیستند. آنها در کنار هم می توانند جامعه ای امن، پویا و عادلانه بسازند که در آن هر فردی بتواند در تعیین سرنوشت خود و کشورش نقش داشته باشد. **آزادی بدون مسئولیت به هرج و مرج منجر می شود و مسئولیت بدون آزادی، به اسارت.**

پیش بسوی سازماندهی مبارزات ملی-انقلابی ملت ایران!

چرا رسانه ها در ایران کنونی

قربانیان هر بحرانی هستند؟!

اطلاعات مستقل می تواند پرسشهایی را در ذهن مردم ایجاد کند که پاسخی برای آنها وجود ندارد و از این روی حکومت را زیر ضرب ببرد.

آنچه در پس این موج جدید فشارها نهفته است، نه تنها ترس از قدرت رسانه ها، بلکه ترس از قدرت مردم است. حاکمیت با سرکوب رسانه ها، می کوشد از وقوع یک "انفجار آگاهی" پیشگیری کند. این استراتژی، بر پایه این فرض استوار است که اگر مردم از واقعیتهای پشت پرده و عمق بحرانها مطلع نباشند، در نتیجه واکنشی نشان نخواهند داد و وضعیت موجود پایدار خواهد ماند.

با این وجود، تاریخ نشان داده است که سرکوب آگاهی، تنها برای مدتی کوتاه می تواند نتیجه بخش باشد. در عصر اطلاعات، جایی که شبکه های اجتماعی و رسانه های جایگزین، فیلترینگ و سانسور را بی اثر کرده اند، تلاش برای کنترل روایتها به شکل گذشته، محکوم به شکست است. هر فشاری که بر روزنامه نگاران وارد می شود، تنها بر عزم آنها و کنجکاوای مردم برای یافتن حقیقت می افزاید.

به باور ما، فشار بر رسانه ها و روزنامه نگاران، نشان دهنده یک ضعف بنیادین است: ناتوانی حکومت در مواجهه با حقیقت و هراس از قدرت فزاینده آگاهی مردم. این اقدامات نه تنها نشان دهنده ترس از بحرانهای خارجی مانند مکانیزم ماشه است، بلکه بیش از هر چیز، ترس از یک بحران داخلی و عمیق تر را به نمایش می گذارد: بیدار شدن وجدان و آگاهی جامعه.

در یک جامعه پویا، رسانه ها نه تنها منعکس کننده واقعیتهای هستند، بلکه به مثابه وجدان بیدار جامعه، نقش مهمی در آگاهی بخشی و جهت دهی به افکار عمومی ایفا می کنند. به همین دلیل، در شرایط بحرانی، زمانی که حکومتها خود را در معرض تهدید یا چالش می بینند، نخستین اقدام برای کنترل اوضاع، فشار بر روزنامه نگاران و رسانه ها است. این فشار، بویژه در شرایط کنونی ایران که با تنشهای فزاینده داخلی و خارجی، مانند مکانیزم ماشه و درگیریهای منطقه ای همراه است، به اوج خود رسیده است.

رژیم ایران ستیز اسلامی در مواجهه با چالشهای اخیر، از جمله فشارهای بین المللی و احتمال بازگشت تحریمهای هسته ای، و همچنین تنشهای منطقه ای و جنگ با اسرائیل، نیازمند کنترل کامل روایتها و اطلاعات است. در چنین شرایطی، هرگونه روایت مستقل و متفاوت از آنچه حکومت تلاش می کند به مردم القا کند، می تواند به عنوان تهدیدی جدی برای ثبات داخلی تلقی شود. فشار بر روزنامه نگاران داخلی، بازداشتها، و تهدید خانواده های خبرنگاران خارج از کشور، نشان دهنده همین هراس عمیق از نشت اطلاعات و شکل گیری روایتی مستقل از واقعیت است. این اقدامات امنیتی تنها به دلیل پیش گیری از انتشار اخبار نیست؛ هدف اصلی، جلوگیری از تحلیل و تفسیر مستقلی است که می تواند منجر به هوشیاری عمومی شود. حکومت می داند که آگاهی و اطلاعات، توانایی مردم را برای تصمیم گیری و اقدام افزایش می دهد و این دقیقاً همان چیزی است که حاکمیت در شرایط حساس از آن بیش از هر زمان دیگری می ترسد.

نهادهای شده در ساختار سیاسی حاکم است. حکومت بجای سرمایه گذاری در زیرساختهای حیاتی و رفاه مردم، منابع ملی را صرف پروژه هایی مانند "صدور انقلاب اسلامی" و برنامه های نظامی چالش برانگیز کرده است. فساد گسترده و رانت خواری نیز بخش بزرگی از سرمایه های کشور را هدر داده و اعتماد عمومی را از بین برده است. شواهد نشان می دهد که سیستم حکمرانی فعلی به دلیل فساد ساختاری و اولویتهای غلط، توانایی حل بحرانهای موجود را ندارد. مشکلات ایران دیگر تنها اقتصادی یا زیست محیطی نیستند، بلکه ریشه در یک بحران عمیق سیاسی و حکمرانی دارند که اصلاح از درون آن غیرممکن است.

تنها راه چاره برای برون رفت از این وضعیت، یک انقلاب ملی و فراگیر است. این انقلاب با مشارکت همه اقشار و گروه های اجتماعی، می تواند به سرنوشتی ساختار ناکارآمد فعلی منجر شود و زمینه را برای یک دولت مردمی فراهم کند که بر منافع ملی، توسعه پایدار و مبارزه با فساد تمرکز داشته باشد.



بحران آب: از مدیریت تاریخی تا سوء مدیریت کنونی

ایران از دیرباز با پدیده کم آبی روبرو بوده، اما در گذشته با روشهایی مانند ابداع و ساخت قنات آن را مدیریت می کرد. در دهه های اخیر، سوء مدیریتها و تصمیمات غیرکارشناسی مانند احداث سدهای غیراصولی و تغییر مسیر رودخانه ها این چالش را به یک بحران جدی تبدیل کرده است. این وضعیت در تضاد با کشورهای منطقه است که با استفاده از فناوریهای نوین، بر مشکل کم آبی غلبه کرده اند.

ریشه اصلی این بحرانها در اولویتهای سیاسی نادرست و فساد

هرچه بر افراشته تر باد پرچم ملی سه رنگ شیر و خورشید نشان ایرانیان، این نماد: جاودانگی، آزادی، آبادانی، صلح، دادگستری و دلاوری!

جشن مهر

روز مهر و ماه مهر و جشن فرخ مهرگان
مهر بیفزای نگار ماه چهر مهربان
مهربانی کن به جشن مهرگان و روز مهر
مهربانی کن به روز مهر و جشن مهرگان
جام را چون لاله گردان از نبید باده رنگ
و ندر آن منکر که لاله نیست اندر بوستان
"مسعود سعد سلمان"

این جشن در روز مهر از ماه مهر برگزار می‌شود که هم اکنون برابر با روز شانزدهم مهرماه است. افزون بر یکی بودن نام روز و ماه در این جشن، مناسبت‌های دیگری را نیز برای برگزاری این جشن برمی‌شمرند، که مشهورترین آنان قیام کاوه آهنگر و پیروزی بر ضحاک و به پادشاهی نشستن فریدون است. ضحاک که پس از چیرگی بر جمشید پادشاه ایران، به تخت نشسته بود، به ستمگری و کشتار ایرانیان پرداخت. پس از هزار سال که مردم ایران کشته شدن بسیاری از جوانان خود را به دست ضحاک دیدند، به دوران پادشاهی جمشید که سراسر فراوانی و شادی بود غبطه خوردند و به رهبری کاوه آهنگر بر ضحاک شوریده و به سپاه فریدون برادر زاده جمشید گرویدند. فریدون پس از پیروزی بر ضحاک، او را در کوه دماوند به بند کشید. این داستان با خود دو پند مهم دارد که به ما که نشان می‌دهد هرگاه که مردمان بر ستمگران بی تفاوت شوند ضحاک زمان، بر آنها چیره خواهد شد و مهم‌ترین دارایی مردم که جوانانشان است را از میان می‌برد. و دوم آنکه امید را نباید از دست داد و همواره نور بر تاریکی پیروز است یا به قول نظامی گنجوی پایان شب سیه سپید است.

در میان جشن‌های ایرانیان، مهرگان و نوروز از ارزش ویژه‌ای برخوردارند.

واژه مهر یا میترا دارای دو مفهوم مهم است. یکی "مهر و دوستی و روشنایی" و دیگری "پاس دار پیمان میان مردمان". این واژه در زبان ما در مقابل دروغ، دروغ‌گویی، پیمان‌شکنی و نامهربانی کردن است. به همین دلایل است که این واژه برای خورشید نیز که سراسر روشنایی بخش و زندگی ساز است به کار می‌رود. واژه ی "گان" را نیز پسوندی می‌دانند برابر با معنی جشن. بنابراین یا باید گفت جشن مهر، و یا مهرگان. واژه مهرگان معرب مهرگان است که هم اکنون در بسیاری از کشورهای آسیایی به ویژه کشورهای عربی به معنای جشن و فستیوال به کار می‌رود که خود نشانگر بزرگی این جشن در دوران باستان و تاثیر آن بر فرهنگ دیگر کشورها می‌باشد.

هنگام جشن مهر در جامعه کشاورزی ایران بزرگ، برابر با اعتدال پاییزه است. هنگامی که خورشید جهان تاب از شمال تا جنوب زمین به طور مساوی می‌تابد. این دیباگرام با دیباگرام نوروز هم یکیست. زیرا همانگونه که نوروز روز اعتدال بهاری است، مهرگان نیز روز اعتدال پاییزی می‌باشد. یعنی طول روز و شب دقیقاً برابر می‌شود. جشنهای تیرگان و شب چله نیز به ترتیب در اوج درازترین روز و درازترین شب سال که نقطه مقابل اعتدال است برگزار می‌شد. اما پس از اصلاح سالشمار ایرانی که در برنامه‌های پیشین نیز گفته شده است، برخی از این جشن‌ها جابه‌جا شدند. اعتدال یعنی اینکه خورشید در همه جای جهان به یک اندازه می‌تابد. اینکه ایرانیان در هزاران سال پیش چگونه آگاهی داشته‌اند و می‌دانستند که در مهرگان و نوروز از قطب شمال تا جنوب روزها 12 ساعت و شبها 12 ساعت است جای شگفتیست و نیاز به پژوهش‌های بیشتری دارد. مسلم است که گرد بودن کره زمین را هم در همان زمان کشف کرده بودند.

مهرگان هنگام برداشت در جامعه کشاورزی ایران است. جشن برداشت و انباشتن فرآورده‌ها، پرداختن خراج و مالیات و اندوختن نیازمندیهای زمستانی بوده است که هنوز هم در بسیاری از نقاط ایران - هر چند نه به نام مهرگان - برگزار می‌شود. کتزیاس، پزشک دربار هخامنشی می‌نویسد: "این تنها موقع سال است که شاهان پارس می‌توانند و حق دارند که تا جایی که می‌خواهند می‌بنوشند". چرا که شاه ایران همواره باید هوشیار می‌بوده و هیچ‌گاه پروانه نداشته که تا

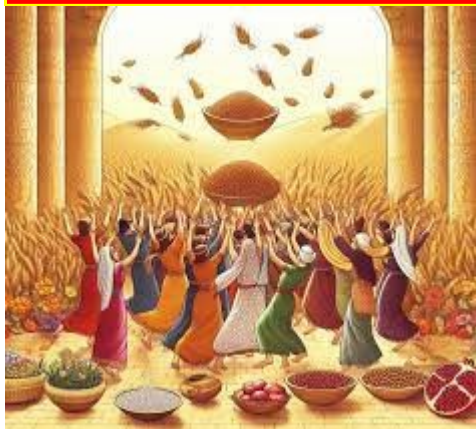


آن اندازه باده گساری کند که مستی خردش را از میان ببرد. ایرانیان در این روز کلاه یا تاجی که مانند آفتاب بوده را به یادگار از میترا یا ایزد مهر بر سر می‌گذاشتند و بازارچه‌ای بر پا می‌کردند و به شادی می‌پرداختند. آتش بازی، اسب سواری و چوگان از دیگر بخشهای این مراسم بود. ایرانیان بر این باور بودند که اهورا، یاقوت را در نوروز و زبرجد را در مهرگان پدید آورده است، و ارج این دو روز بر روزهای دیگر مانند برتری یاقوت و زبرجد است بر گوهرهای دیگر. شنیدن داستان پر پند و اندرز بر تخت نشستن فریدون و آگاهی یافتن مادرش از آن و برگزاری جشن مهر از زبان فردوسی، دلربایی بیشتری دارد:

فریدون چو شد بر جهان کامکار
ندانست جز خویشتن شهریار
به رسم کیان تاج و تخت مهی
بیاراست با کاخ شاهنشهی
به روز خجسته سر مهر ماه
به سر بر نهاد آن کیانی کلاه
زمانه بی اندوه گشت از بدی
گرفتند هر کس ره بخردی
دل از داوری‌ها بیرداختند
به آیین، یکی، جشن نو ساختند
نشستند فرزندگان، شادکام
گرفتند هر یک ز یاقوت، جام
می‌روشن و چهره‌ی شاه نو
جهان نو ز داد از سر ماه نو
بفرمود تا آتش افروختند
همه عنبر و زعفران سوختند
پرستیدن مهرگان دین اوست
تن آسانی و خوردن آیین اوست
کنون یادگارست از و ماه مهر
به کوش و به رنج ایچ منمای چهر

این است شعار ملی: شاه، خرد، آزادی!

مهرگان؛ جشن فلسفه، پیروزی و هویت ایرانی



جشن مهرگان، یکی از باشکوه ترین آیین های ایران باستان، ریشه در دوران پیش از زرتشت دارد و پسین تر در دین زرتشتی نیز جایگاه ویژه ای یافت. این جشن در روز مهر از ماه مهر (شازدهم مهرماه) برگزار می شد و به مدت شش روز ادامه داشت. مهرگان به ایزد مهر (میترا) تعلق دارد؛ ایزدی که نماد نور، راستی، پیمان، و مهر است.

در اسطوره های ایرانی، مهرگان یادآور پیروزی فریدون بر ضحاک است؛ ضحاک نماد ظلم، تاریکی و فساد، و فریدون نماد داد، روشنائی و آزادی. این روایت در شاهنامه فردوسی با شکوهی حماسی آمده است:

"فریدون چو شد بر جهان کامگار / نهان گشت و بنشست یکسر به کار"

و پس از پیروزی، مردم ایران به جشن و پایکوبی پرداختند، که آغاز مهرگان بود.

در دوران هخامنشیان، مهرگان جشن رسمی دربار بود. در تخت جمشید، نقش هایی از مراسم مهرگان دیده می شود که نمایندگان اقوام مختلف ایران با هدایایی به حضور شاه می رسند. این نشان می دهد که مهرگان نه تنها آیینی مردمی، بلکه نماد همبستگی ملی و شکوه شاهنشاهی ایران بوده است.

در دوران پیدایش مهرگان، بسیاری از تمدن های بزرگ جهان درگیر بت پرستی بودند. در مصر، خدایانی چون رع، ایزیس و اوزیریس پرستیده می شدند؛ در بابل، مردوک و ایشتار؛ در یونان، زئوس، آتنا و آپولو. این خدایان اغلب تجسمی از طبیعت یا قدرت های زمینی بودند و پرستش آنها با قربانی، ترس، و خرافه همراه بود.

در این میان، ایرانیان باستان با جهان بینی ای متفاوت شناخته می شدند. در آیین مهر، انسان در مرکز هستی قرار داشت و مسئول انتخاب میان نیکی و بدی بود. ایزد مهر، نه خدای ترس، بلکه نماد پیمان و راستی بود. در اوستا آمده است:

"مهر، نگهبان پیمان هاست؛ او دروغ گوین را می بیند و راستان را یاری می کند."

این نگرش، پایه گذار اخلاقی ترین دین های جهان شد. زرتشت، که بعدها این فلسفه را نظام مند کرد، و بر سه اصل بنیادین تأکید داشت:

پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک.



در شبکه های اجتماعی، تصاویر سفره مهرگان، جام های شراب، و شعرخوانی های حافظ و فردوسی، به نماد همبستگی ملی بدل شده اند. این جشن، نه تنها آیینی فرهنگی، بلکه بیانیه ای سیاسی-اجتماعی و ملی است؛ بیانیه ای برای بازگشت به ریشه ها، و ایستادگی در برابر فراموشی.

مهرگان، جشن یک روز نیست؛ جشن یک فلسفه است. جهان بینی ای که در برابر بت پرستی و پرده داری ایستاد، در برابر ستم شورید، و امروز در برابر تحریف هویت ملی، همچنان ایستاده است. این جشن، میراثی است که باید زنده بماند؛ نه فقط در تقویم، بلکه در دل ها، اندیشه ها، و کنش های فرهنگی ما ایرانیان.

باشد که مهرگان اندیشه و قلم، همواره در دل و زبانمان شکوفا بماند.



در دوران ساسانیان، مهرگان یکی از دو جشن بزرگ رسمی کشور بود (در کنار نوروز). در این روزها، شاه در تالار بار عام می نشست، مردم با جامه های نو و هدایای رنگارنگ به دیدار شاه می رفتند، و شعرخوانی، موسیقی، و ضیافت برپا بود.

ابوریحان بیرونی در "آثارالباقیه" می نویسد:

"مهرگان روزی است که فریدون بر ضحاک پیروز شد و مردم را از بار ستم رهانید. ایرانیان این روز را جشن می گیرند و جامه نو می پوشند."

در دوران عباسیان، ایرانیان مقیم بغداد نیز مهرگان را گرامی می داشتند. حتی خلیفه عباسی، هارون الرشید، در دربار خود جشن مهرگان برگزار می کرد و شاعران ایرانی مانند بشار بن برد و ابونواس در وصف آن شعر می سرودند.

در روزگار کنونی، که حکومت حاکم بر ایران می کوشد با ترویج فرهنگ عرب محور و حذف نمادهای ملی، هویت ایرانیان را کمرنگ کند، مهرگان معنایی تازه یافته است. این جشن، به نماد مقاومت فرهنگی بدل شده است؛ مقاومتی در برابر تحمیل هویتی بیگانه، و تلاشی برای بازشناسی و بازسازی ریشه های ملی.

در سال های اخیر، ایرانیان در داخل و خارج از کشور، با برگزاری مهرگان، پیام روشنی داده اند:

ما فرزندان فریدونیم، نه ضحاک.

ما به مهر و راستی باور داریم، نه به تحمیل و خرافه.

آزادی، رفاه و عدالت اجتماعی از حقوق تردید ناپذیر ملت ایران است!



مهرگان، جشن پیروزی نور بر تاریکی و داد بر بیداد، ریشه در جان و تاریخ ما ایرانیان دارد. این جشن، تنها یک آیین باستانی نیست، بلکه نمادی زنده از امید، مقاومت و باور به پیروزی نیکی است.

فریاد مهرگان، فریاد رهایی

روز شانزدهم مهر، روزی است که تاریخ با شکوه آن را فریاد می‌زند. روزی که ضحاک ماردوش، نماد پلیدی و ستم، از تخت قدرت به زیر کشیده شد و فریدون، نماد دادگری، مهربانی و رهایی، بر اورنگ پادشاهی نشست. مهرگان، تنها جشن پیروزی یک پادشاه بر دشمنش نیست؛ مهرگان، جشن پیروزی روح ایرانی است. جشن پیروزی خرد بر جنون، نور بر تاریکی، و امید بر نومیدی است.

امروز، بار دیگر، صدای ضحاک‌های زمان از هر گوشه این مرز و بوم به گوش می‌رسد؛ دشنة ستم بر تن میهن زخم خورده ما می‌نشیند و ماران پلیدی از شانه‌های خرافه پرستی می‌رویند. اما ما، فرزندان همان فریدونیم، از نسل رستم و گئو و گودرز؛ ما وارثان نوروز و مهرگانیم. ما به نیکی، به آزادی و به پیروزی روشنایی باور داریم. در دل ما، آتش مهرگان هرگز خاموش نمی‌شود.

ما با هر قلمی که می‌نویسیم، با هر کلامی که می‌گوییم و با هر گامی که برمی‌داریم، مهرگان را پاس می‌داریم. ما در میدان نبرد، نه با دشنة و شمشیر، که با اندیشه و قلم، با همبستگی و امید، به نبرد با ستمگر می‌رویم. ما می‌دانیم که ضحاک‌های امروز نیز، دیر یا زود، از تخت ستم به زیر کشیده خواهند شد و ایران آزاد، بار دیگر، در پرتو نور مهرگان، نفس خواهد کشید.

مهرگان، جشن فریدون، نماد پایداری و دادگری ایرانیان بر همه هم میهنان گرامی خجسته و فرخنده باد.

ای وارثان نور و مهر؛ باشد که این جشن، نویدبخش آزادی و آبادی ایران باشد.

برقرار باد سامانه شاهنشاهی ایران!



فراخوان کمکهای مالی برای مبارزان درون مرز

برای پیشبرد مبارزه انقلابی جهت سرنگونی جمهوری ننگین اسلامی، نیروهای درون مرزی ما، نیازمند کمکهای مالی شما هستیم. با فرستادن کمکهای خود، گامهای استوار و مؤثرتری علیه اشغالگران حاکم بر سرزمین بهتر از جانمان، ایران برداریم. شماره حساب پی پال برای کمک به پیکارگران درون مرز:

Pay Pal:

tirdad33@yahoo.co.uk



شماره حساب پی پال برای کمک مالی به انجمن پادشاهی خواهان پیشرو (برون مرز)

Pay Pal:

raheniakan1349@protonmail.com



انجمن پادشاهی خواهان پیشرو را در شبکه جهانی اینستاگرام دنبال کنید:

@padeshahikhahanpishro

<https://www.instagram.com/padeshahikhahanpishro>



انجمن پادشاهی خواهان پیشرو را در شبکه جهانی X

(ایکس) دنبال کنید:

<https://x.com/padeshahipishro?s=11>

هم میهنان مبارز و آگاه؛
خواهشمندیم با فرستادن رهنمود و
انتقادهای سازنده به ما یاری
رسانید! نشانی تماس:

padeshahi1339@hotmail.com

نشانی پستی:

A.O.P.R. For Iran

Postfach 740163

60570 Frankfurt, Germany

هم میهنان مبارز و آگاه خارج از

کشور:

پیروزی انقلاب ملی - دموکراتیک ملت ایران در
گرو همبستگی، پشتیبانی و همراهی هرچه
بیشتر شماسست. با شرکت جستن در گردهمایی
ها و راهپیمایی های اعتراضی ... و یا هر روش
مبارزاتی که خود می شناسید و به آن باور
دارید، به ملت در بند و ستم ایران یاری
رسانید!

لُر، کرد، بختیاری، ترک، بلوچ، گیلک، مازنی،
عرب، فارس، تالشی:

ایرانیان همبستگی!

با عزم و اراده ملی، خود، موتور محرک تغییر باشیم!